

دیدگاه‌های نمایندگان شرکت کننده در نشست مشترک ۹ نیروی جمهوری خواه

محمود راسخ از شورای موقت
سوسیالیست‌های چپ ایران، مجید
عبدالرحیم‌پور از سازمان فدائیان خلق ایران
(اکثریت) و رؤف کعبی از سازمان اتحاد
فدائیان خلق ایران

نشریه اتحاد کار صفحه ۹

سندیکای کارگران شرکت واحد و اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام»

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
صفحه ۱۱

کمونیزم

و حزب کمونیست فرانسه، کدام آینده؟

گردآوری: احمد آزاد صفحه ۱۳

مغرافیای سیاسی آمریکا

تغییر می کند

Werner Biermann & Arno Kloenne

برگردان ناهید جعفرپور صفحه ۱۵

نموا کنندگان جنگ،

در عراق چه می گذرد؟

پشت صحنه و بلاگ‌های عراق اشغالی

Andrea Bistrich

برگردان ناهید جعفرپور صفحه ۱۷

در آنپولیس چه فواید شد؟



Uri Avnery

برگردان ناهید جعفرپور صفحه ۱۹

سالروز ۱۶ آذر، روز دانشجو

برای آزادی دانشجویان بازداشتی مبارزه کنیم

اعلامیه مشترک در رابطه با دستگیری دانشجویان چپ و آزادیخواه صفحه ۲



ما فواستار آزادی فوری دانشجویان دستگیر شده هستیم

در آستانه ۱۶ آذر، روز دانشجو، جمهوری اسلامی، شماری از دانشجویان چپ را بازداشت نمود
کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران صفحه ۳

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران در اعتراض به

بازداشت دانشجویان

صفحه ۲



تجمع «دانشگاه، آفرین سنگر آزادی»

گرامیداشت روز دانشجو در دانشگاه تهران
خبرنامه امیرکبیر صفحه ۸

گزارش البرادعی، بمران هسته ای و خطر جنگ

مسعود فتحی صفحه ۱۴

تعليق جنگ ممتل

نتیجه گزارش سازمان های اطلاعاتی آمریکا
و فرصتی در اختیار تمامی طرف های درگیر

رضا اکرمی صفحه ۵

سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای

در نهمین سالگرد جنایات سیاسی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای

برای دستیابی به حقیقت مبارزه کنیم

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران صفحه ۶

مراسم نهمین سالروز قتل مفتاری و پوینده

دویچه وله صفحه ۷

جلوگیری از برگزاری مراسم سالگرد فزهرها

مصاحبه دویچه وله با پرستو فروهر صفحه ۶



بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

به مناسبت نهمین سالگرد قتل

ممد مفتاری و ممدجعفر پوینده

صفحه ۲۴

برای آزادی دانشجویان بازداشتی مبارزه کنیم

اعلامیه مشترک در رابطه با دستگیری دانشجویان چپ و آزادیخواه



دستگیر شدگان در اسارتگاه‌های رژیم تحت فشار قرار دارند و از حق تماس با خانواده و وکلایشان محرومند. بنا به برخی گزارش‌ها، وزارت اطلاعات برای تعدادی از دانشجویان چپ و فعالان جنبش دانشجویی که در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد از دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند، تیم بازجویی ویژه‌ای در نظر گرفته اند. آنان قصد دارند دانشجویان دستگیر شده را از سایرین جدا کنند. برای تعداد دیگری از دستگیر شدگان، روزنامه کیهان از هم اکنون سرگرم پرونده سازی است. کیهان چهارتن از دانشجویان کرد را که در روز ۱۸ آذر از تریبون تظاهرات برای دانشجویان سخنرانی کردند و به دفاع از مطالبات خلق کرد در ایران پرداختند، تجزیه طلب و عامل بیگانه نامیده و زمینه را برای سرکوب شدید آنان فراهم کرده است. این چهار تن به همراه سایر بازداشت شدگان، همچنان دربند هستند. جنبش دانشجویی روزهای سخت و تلخی را از سر می‌گذراند. جمهوری اسلامی در طی دو سال گذشته سازمان یافته‌تر از گذشته علیه جنبش دانشجویی و دانشگاه‌های کشور توطئه کرده است. احضار و دستگیری، شکنجه و محاکمه دانشجویان، محروم کردن دائمی و موقت آنان، انحلال انجمن‌های اسلامی، تعطیلی نشریات دانشجویی، راه انداختن تشکل‌های وابسته به ارگان‌های سرکوبگر رژیم در دانشگاه‌های کشور و اخراج استادان مستقل و برجسته، از جمله این اقدامات است. جمهوری اسلامی تلاش کرده است که فضای پادگانی و امنیتی را در دانشگاه‌های کشور حاکم گرداند.

جمهوری اسلامی در سالگرد «۱۶ آذر» با یورش سازمان یافته به دانشگاه‌ها در تهران و شماری از شهرهای کشور، ده‌ها تن از دانشجویان را دستگیر نمود. احضار، تهدید و بازداشت دانشجویان با هدف ارعاب و جلوگیری از برگزاری اجتماعات سراسری در دانشگاه‌های کشور، پیش از ۱۶ آذر با دستگیری دانشجویان چپ آغاز شد و در روزهای ۱۶ و ۱۸ آذر، این تهاجم به اوج رسید.

به رغم دستگیری‌های گسترده و تشدید فضای امنیتی در دانشگاه‌ها، دانشجویان نه تنها مرعوب نشدند بلکه در برابر تهاجم نیروی استبداد ایستادگی نمودند. ارگان‌های سرکوب جمهوری اسلامی برای برگزار نشدن گردهمائی دانشجویان چپ و دمکرات در روز ۱۳ آذر و گردهمائی روز ۱۸ آذر از هیچ توطئه‌ای دریغ نکردند، اما دانشجویان با جسارت و مقاومت نقشه آنان را خنثی نمودند. روز ۱۸ آذر دانشجویان با گرایش فکری و تعلق اجتماعی متفاوت، با حضور چشمگیر در تظاهرات، همبستگی خود را برای مبارزه علیه آزادی ستیزان به نمایش گذاشتند. دانشجویان در این دو روز گردهم آمدند تا صدای «دانشگاه پادگان نیست» را فریاد کنند. آنها اعلام کردند که در مقابل تهاجم آزادی ستیزان خواهند ایستاد تا این «سنگر آزادی» فتح نشود.

ماموران امنیتی در روز دانشجو به دانشجویان چپ که قصد داشتند مقابل دانشکده فنی دانشگاه تهران اجتماع کنند یورش برده و نزدیک به ۳۰ تن از آنان را دستگیر نمودند. این دانشجویان و سایر

برگزاری مراسم ۱۶ آذر در تهران و تعدادی از شهرستان‌های کشور حاکی از آن است که «دانشگاه زنده است» و حتی دولت نظامی - امنیتی جمهوری اسلامی نیز علیرغم سرکوب و بازداشت، قادر نیست که صدای اعتراض دانشجویان را خاموش سازد. دانشجویان همچنان در دفاع از آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی ثابت قدم هستند و همراه با سایر جنبش‌های اجتماعی در مقابل پیشروی ارتجاع حاکم ایستاده‌اند.

گردهمائی ۱۸ آذر به حاکمان نشان داد که اقدامات سرکوبگرانه و تفرقه افکنانه آنها تأثیر جدی در صفوف متحد دانشجویان ندارد و دانشجویان همچنان به شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی» پایبند هستند و در برابر استبداد و در دفاع از آزادی متحد و یکپارچه ایستاده‌اند.

ما همصدا با سایر نیروهای آزادیخواه کشور، ضمن محکوم کردن یورش جمهوری اسلامی به دانشگاه‌ها، همه آزادیخواهان را به مبارزه متحد برای آزادی هرچه سریعتر دانشجویان بازداشتی فرا می‌خوانیم. دانشجویان برای آزادی به بند کشیده شده‌اند. با حمایت همه جانبه از دانشجویان در بند، صدای آنان را علیه استبداد و در دفاع از آزادی پرطنین کنیم. ۲۲ آذر ۱۳۸۶ (۱۳ دسامبر ۲۰۰۷)

حزب دمکرات کردستان ایران،

حزب کومه له کردستان ایران،

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران،

سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت



بیانیهی کانون نویسندگان ایران در اعتراض به بازداشت دانشجویان

مردم آزاده ایران!

در سه روز گذشته، در آستانه‌ی شانزدهم آذر، بیش از ۲۰ تن از فعالان دانشجویی در خیابان، جلوی دانشگاه، محل کار و در منزل ناصر زرافشان (وکیل دانشجویان بازداشت شده) دستگیر شده‌اند. بهانه‌ی ظاهری نیروهای امنیتی برای این بازداشت‌ها، دعوت به برگزاری مراسم روز ۱۶ آذر از سوی دانشجویان است.

کانون نویسندگان ایران ضمن گرامیداشت ۱۶ آذر، روز دانشجو، اعلام می‌دارد که این روز در بیش از پنجاه سال گذشته همواره نماد پیکار با خودکامگی و ستم و امپریالیسم بوده است. آنچه این روزها بر این دانشجویان رفته است، یادآور همان برخوردهای سرکوبگرانه‌ی چند دهه‌ی گذشته است.

کانون نویسندگان ایران خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط دانشجویان بازداشت شده است.

۱۴ آذر ۱۳۸۶

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران



نشریه آرمان نو

همه با هم فریاد بزنیم...

۱۶ آذر امسال را در شرایطی برگزار می کنیم که پیش از آنکه از سرکوب و سانسور و تهدید سخن به میان آوریم، باید از رشد بیش از پیش و بلوغ سیاسی جنبش دانشجویی سخن گفت... جنبشی که تهدید نه تنها لحظه ای حرکت پیشروانه اش را به عقب نراند بلکه او را از حصار و دیوارهای دانشگاه به محیط بی رحم تضادهای عریان جامعه پرتاب کرد... رشد جنبش دانشجویی، بیش از هر چیز دیگری، نگرشی که دانشگاه را با بررسی جزیره وار از جامعه جدا می کرد، به سخره گرفته است. مطالبات دانشجویان و پیوند انکارناشدنی اش با مطالبات اجتماعی امسال مسلماً در شعارهای دانشجویان به چشم خواهد خورد. مخالفت صریح با خطر سایه گستر جنگ و تحریم اقتصادی که امروزه بر زندگی و حتی حداقل سطح زندگی آنان سایه افکنده است، مسلماً بیش از هر زمان دیگر در ۱۶ آذر امسال فریاد زده خواهد. طرح، دفاع و پیگیری مطالبات کارگری توسط دانشجویان مسلماً در ۱۶ آذر امسال رساتر از هر زمان دیگری فریاد زده خواهد شد. پیگیری مطالبات زنان و طرح مسائل دختران دانشجوی، مخالفت با تفکیک و نابرابری جنسیتی مسلماً در ۱۶ آذر امسال پرشورتر از همیشه فریاد زده خواهد شد. همه ی اینها در کنار طرح مطالبات صنفی دانشجویان از ضرورت پیوند جنبش های اجتماعی با یکدیگر و جلوه گر شدن این پیوند در سطوح و عرصه های مختلف است. ۱۶ آذر دیگر نه روز ورق زدن خاطرات گذشته و فغان پراکنده، که روز بازیابی ریشه های مشترک جنبش کارگری، زنان، ضدجنگ، دانشجویی، کودکان و هر جنبش پیشرو و رادیکال اجتماعی دیگر است. □

ما خواستار آزادی فوری دانشجویان دستگیر شده هستیم

در آستانه ۱۶ آذر، روز دانشجو، جمهوری اسلامی، شماری از دانشجویان چپ را بازداشت نمود

اکنون بیش از نیم قرن از شانزدهم آذر سال ۱۳۳۲ گذشته است. روزی که در آن حکومت شاه، سلف جمهوری اسلامی، به دانشگاه یورش آورد و در جریان این حمله سه دانشجوی دانشکده فنی، شریعت رضوی، احمد قندچی و مصطفی بزرگ نیا جان باختند. از آن تاریخ تا کنون، این روز سمبل مبارزه و مقاومت در دانشگاه بوده است و هر سال در این روز در دانشگاه های سراسر کشور مراسم بزرگداشت برگزار شده است و ۱۶ آذر روز دانشجو نامیده شده است. ۱۶ آذر، سمبل اتحاد، مبارزه و پیروزی است. حکومت جمهوری اسلامی نیز چون رژیم شاه، از همین شعار یعنی از اتحاد و مبارزه دانشجویان در دفاع از حقوق و آزادی های پایمال شده مردم می ترسد. از تحریک دانشجویان می هراسد و از تجدید عهد آنان برای مقابله با استبداد واهمه دارد. سرکوب امروز در آستانه ۱۶ آذر و یورش های متعدد به دانشگاه ها در این روز، بیان این ترس و وحشت حکومت است. کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن گرامیداشت روز ۱۶ آذر و با احترام به همه جانباختگان دانشگاه ها و تجلیل از مقاومت دانشجویان به بند کشیده شده، تهاجم به جنبش دانشجویی و دستگیری دانشجویان را محکوم نموده، سازمان ها و احزاب سیاسی، نهادها و انجمن های دموکراتیک و مدافع حقوق بشر را به اتحاد و به مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان اخیر فرا می خواند. راه عقب نشاندن حکومت، راه بازداشتن آن از تهاجم به فعالان جنبش های اجتماعی و تشدید سرکوب و راه آزادی زندانیان سیاسی دستگیر شده، اتحاد و مبارزه، مقاومت و ایستادگی است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۲ آذر ۱۳۸۶ برابر ۳ دسامبر ۲۰۰۷



بزرگ نیا، قندچی و شریعت وزیری - شهدای ۱۶ آذر ۱۳۳۲

جمهوری اسلامی در آستانه روز ۱۶ آذر، به منظور اربعاب و برهم زدن مراسمی که قرار است دانشجویان برای گرامیداشت این روز، با شعار "نه به جنگ، دانشگاه پادگان نیست" برگزار کنند، به فعالان چپ دانشگاه یورش آورده و تعدادی را دستگیر کرده است. در اخباری که از طرف دانشجویان منتشر شده است، اسامی دستگیر شدگان چنین ذکر شده است: ۱- مهدی گرایلو. ۲- انوشه آزادفر. ۳- الناز جمشیدی. ۴- احسان آزادفر. ۵- نادر احسنی. ۶- سعید حبیبی که به منزل و دانشگاه مراجعه نکرده است و به احتمال زیاد ایشان هم بازداشت شده است.

بنا به گفته دانشجویان، شمار دستگیر شدگان رو به فزونی است و امروز دوشنبه نیز، تعداد دیگری از دانشجویان دستگیر شده و فضای دانشگاه و خوابگاه های دانشجویی، توسط نیروهای امنیتی کاملاً پلیسی شده است. منابع دانشجویی، خبر از احضار ده ها تن از دانشجویان به وزارت اطلاعات داده اند.

جمهوری اسلامی طی نزدیک به سی سال حکومتش، تا آنجا که در توان داشته است از سرکوب و تعرض به حقوق مردم کوتاهی نکرده است. دانشجویان به عنوان بخشی از فرزندان مردم نیز از این تعرض مصون نبوده اند. دانشجویان در عموم کشورهای استبدادی یکی از نیروهای هستند که برای باز کردن فضای سیاسی و مقابله با استبداد همواره در نوک پیکان مبارزه قرار داشته اند. این جنبش به دلیل این که با فکر و دانش و اندیشه سر و کار دارد، نیازمند گردش آزاد نظر و مدافع آزادی اندیشه است. همین خصوصیت برای این که در حکومت های استبدادی به طور عموم، و در جمهوری اسلامی، به طور خاص، دانشجویان را به یکی از اهداف تهاجم تبدیل کنند، کافی است. طی سال های اخیر همواره جمهوری اسلامی در آستانه ۱۶ آذر، روز دانشجو، به جنبش دانشجویی یورش آورده است و فعالان این جنبش را بازداشت و روانه زندان نموده است. امسال نیز در آستانه این روز، دوباره ربودن دانشجویان فعال دانشگاه ها را آغاز کرده است.

گزارش البرادعی، بحران هسته ای و فطر جنگ



این زمینه، نشان دهنده این واقعیت است که در هیات حاکمه ایران، اراده برای حل این معضل و برداشتن گام‌های جدی در تخفیف این بحران بسیار ضعیف است و هر تلاش ولو محدود در این جهت، با مانع مواجه است و از جوانب مختلف عقیم نیز گذاشته می‌شود. واقعیت این است تا زمانی که پروژه هسته ای ایران، در مرکز تصمیم گیری اصلی حکومت، و رای کاربرد واقعی آن، به مثابه وسیله‌ای برای اعمال قدرت و شاخ و شانه کشیدن در مقابل رقبای محسوب می‌شود، همان طور که از شخص رهبری تا رئیس جمهور و دولت محبوب ایشان، همه در صدد هر چه گل آلودتر کردن آب و گرفتن ماهی خود از آن هستند، گشودن گره کور پرونده هسته ای ایران به دست آژانس بین المللی انرژی اتمی مشکل خواهد بود و تلاش‌های آژانس و دبیر کل آن برای پایان دادن به این بحران، راه به جایی نخواهد برد.

بر هیچ کس پوشیده نیست که در شرائطی که امکان راستی آزمائی آژانس بین المللی انرژی اتمی این چنین محدود شود، دولت ایران همکاری فعالی با آژانس انجام ندهد و مصوبات نهادهائی هم چون شورای امنیت سازمان ملل را یک ورق پاره بداند، چه مخاطراتی می‌تواند در کمین کشور ما باشد. این که در مورد گزارش البرادعی در شورای حکام چه بحثی درگیرد، تاثیر چندانی در این امر نخواهد داشت که بعد از این گزارش، درون شورای امنیت سازمان ملل، تلاش برای اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران ادامه خواهد یافت. توافق و یا عدم توافق ۵+۱ در این مورد نیز، تغییری در این واقعیت نخواهد داد که بخش مهمی از کشورهای صنعتی، از جمله ایالات متحده آمریکا، اکثر کشورهای اتحادیه اروپا و نیز ژاپن، حلقه تحریم‌های تکنونی را تنگتر خواهند کرد. ایالات متحده آمریکا و متحدین آن در اروپا و بیش از همه اسرائیل، اصرار دولت جمهوری اسلامی بر ادامه غنی سازی اورانیوم را گواهی بر تلاش جمهوری اسلامی بر دستیابی به تسلیحات اتمی ارزیابی می‌کنند. آن‌ها رسماً تهدید کرده‌اند که به هیچ وجه تجهیز ایران به فناوری هسته‌ای را در حدی که تولید تسلیحات اتمی را امکانپذیر می‌سازد، تحمل نخواهند کرد.

پیش نویس آخرین گزارش محمد البرادعی مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی در برخی زمینه‌ها بر بهبود در همکاری دولت ایران با آژانس تاکید کرده ولی در عین حال اضافه کرده است که در برخی زمینه‌های مورد سوال و در مورد درخواست اصلی شورای امنیت سازمان ملل، دولت ایران اقدامی نکرده است. آقای البرادعی در گزارش خود تصریح نموده که ابهامات در مورد دستگاه‌های سانتریفوژ اورانیوم از نوع پی ۱ و پی ۲ برطرف شده است، اما «برخلاف تصمیمات شورای امنیت، ایران فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی را تعلیق نکرده است و به فعالیت در کارخانه ی پیلوت غنی‌سازی سوخت و کارخانه‌ی غنی‌سازی سوخت نظنز ادامه داده است. ایران همچنین به ساخت رآکتور تحقیقاتی تهران و عملیات کارخانه‌ی تولید آب سنگین ادامه داده است». آقای البرادعی نتیجه گرفته است: «اگرچه آژانس هیچ اطلاعات ملموسی به غیر از آن که از طریق طرح اقدام پاسخ داده شده است، درباره مواد و فعالیت‌های هسته‌ای احتمالی اعلام نشده در ایران در اختیار ندارد، در موقعیتی نیست که بتواند تضمین‌های معتبری درباره نبود مواد و فعالیت‌های هسته‌ای اعلام نشده در ایران بدون اجرای کامل پروتکل الحاقی را ارائه دهد». گزارش آقای البرادعی همچنین بر شفاف نبودن ابعاد برنامه اتمی ایران انگشت گذاشته و همکاری دولت ایران را منفعلانه ارزیابی کرده است.

عدم اطمینان و یا تردید آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ابعاد برنامه اتمی ایران، فقط از پنهانکاری اولیه دولت ایران در این زمینه نشات نمی‌گیرد. تداوم این پنهانکاری‌ها و همکاری قطره چکانی با آژانس بین المللی انرژی اتمی و عدم اجرای پروتکل الحاقی، سد راه حل مسائل مربوط به شفاف سازی در این عرصه بوده است. همین روش هم هست که برنامه اتمی ایران را به شورای امنیت سازمان ملل کشانده است.

در این گزارش نیز، گره کور همچنان فقدان اراده برای ارائه اطلاعات جامع در مورد ابعاد برنامه اتمی ایران به آژانس است. هیچکس جز جمهوری اسلامی ایران در لحظه کنونی قادر به گشودن این گره نیست. استغفای لاریجانی از مسئولیت پیشبرد مذاکرات در

سخن بر سر این امر که آیا حتی به فرض سرپیچی ایران از اجرای مصوبه شورای امنیت، دولت آمریکا و یا هر دولت دیگری، حق تهدید ایران به حمله نظامی را دارد یا نه، نیست، که قطعاً اگر به قوانین بین المللی احترام گذاشته شود، جز در مواردی که شورای امنیت سازمان ملل برای پاسداشت صلح جهانی کار برد قهر را تجویز کند، که مصداق آن بسیار نادر بوده است، هیچ کشوری حق انجام چنین تهدیدی علیه کشور عضو دیگر سازمان ملل را ندارد. همان قدر که صحبت احمدی نژاد در مورد حذف اسرائیل از روی نقشه جهان، محکوم و مذموم است، به همان اندازه هم بحث حمله نظامی از سوی دولتمردان اسرائیل و یا ایالات متحده آمریکا به تاسیسات اتمی ایران، ناشایست و غیر قابل قبول است. در طول حیات سازمان ملل، حتی نقض یا نپذیرفتن مصوبات شورای امنیت، الزاماً منجر به تهدید نظامی نشده‌اند. نمونه‌های آن هم کم نیستند. اما به تجربه دیده ایم که در توازن قوای کنونی در جهان، این گونه تهدیدها حتی بدون تأیید سازمان ملل و با وجود مخالفت شورای امنیت و نیز بر زمینه فقدان تضمین‌هایی که گزارش البرادعی از آنها یاد کرده است، بر راحتی می‌توانند به عمل تبدیل شده و به فاجعه جنگی دیگر علیه کشور ما منجر شوند. از این رو، با گذشت هر روزی که تلاش‌های آژانس بین المللی انرژی اتمی بدون نتیجه بماند و دبیر کل آن از ارائه گزارشی حاوی تضمین‌های معتبر برای جهانیان در مورد ابعاد برنامه اتمی ایران، عاجز باشد، دامنه این تهدیدها بیشتر و بیشتر خواهد شد.

راه پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی که بار اصلی آن بر دوش مردم کوچک و بازار سنگینی می‌کند و به اقتصاد کشور هر روز بیشتر از روز پیش لطمه می‌زند و نیز، مرتفع نمودن هرگونه امکان حمله نظامی و درگیر شدن در یک جنگ دیگر، همکاری فعال با آژانس بین المللی انرژی اتمی، اجرای پروتکل الحاقی، پاسخ به درخواست‌های شورای امنیت سازمان ملل است. ادامه کوتاهی در این عرصه، می‌تواند علاوه بر فشارهای اقتصادی، عواقب شوم دیگری برای کشور ما داشته باشد که مسئولیت آن در وهله اول، متوجه دولت جمهوری اسلامی و تمامی کسانی است که در موقعیت سیاستگذاری کشور قرار دارند و با تصمیمات خود، آینده کشور و زندگی مردم آن را در معرض خطر و تهدید قرار می‌دهند. □

رضا اکرمی

تعليق جنگ ممتل

نتیجه گزارش سازمان های اطلاعاتی آمریکا و فرصتی در اختیار تمامی طرف های درگیر

انتشار گزارش مفصل ۱۶ سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا پیرامون پرونده پروژه هسته‌ای جمهوری اسلامی، در شرایطی که به دنبال آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و دیدار سعید جلیلی مسئول جدید مذاکرات هسته‌ای با خاویر سولانا مذاکره کننده همین پرونده از جانب گروه «۱+۵» و همچنین آخرین نشست نمایندگان همین گروه در پاریس، احتمال تشدید فشار بر رژیم ایران از طریق تصویب سومین قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل، در رأس خبرها قرار داشت، بی‌تردید سئوالات جدیدی را پیش می‌کشد و قطعا بر برخی روندهای پیشرو تاثیر تعیین کننده‌ای خواهد داشت.

هریک از طرف‌ها و گروه‌های درگیر در این بحران، متناسب با تحلیل، ارزیابی و برداشتی که دارند، پس از این، مشی و تاکتیکی را به کار خواهند گرفت که به آنها امکان خواهد داد تا نتایج حاصل از چنین گزارشی را در بهترین حالت، به یک فرصت برای حل مسالمت آمیز بحران تبدیل نمایند و یا باز هم با خریدن زمان جهت تیز کردن سلاح خود و گمراه کردن حریف از نقشه‌های در حال تکمیل، از آن بهره بگیرند.

هرگاه از مقدمات و حواشی گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا بگذریم (گزارشی که هم اکنون در بسیاری از سایت‌های اینترنتی قابل رجوع است)، هسته اصلی حرف این گزارش آن است که مسئولین رژیم جمهوری اسلامی از پایان سال ۲۰۰۳ میلادی، تصمیم به توقف پروژه ساخت سلاح اتمی گرفته‌اند و لاقلا تا اواسط سال ۲۰۰۷ نیز، این قصد به اجرا در نیامده و این که روند غنی سازی و تداوم فن آوری هسته‌ای موجود هرگاه ادامه یابد ایران قادر خواهد بود تا سال ۲۰۱۳ میلادی به بمب اتمی دست بیابد.

مقایسه این ارزیابی با گزارشی که تا به امروز از طرف آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منتشر شده است، بویژه سخنان اخیر دبیرکل آن آقای محمد البرادعی، یک تشابه آشکار و یک ارزیابی متفاوت به دست می‌دهد که در یافتن ابعاد، جایگاه و اهمیت گزارش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا مفید خواهد بود.

اگر به یاد داشته باشیم آقای البرادعی چندی پیش و در آستانه انتشار گزارش خود، در مصاحبه‌ای با روزنامه فرانسوی لوموند «LE MONDE» همین توانمندی و فاصله زمانی را برای اینکه ایران بتواند در صورت تمایل، به بمب اتمی دست بیابد، مطرح کرده بود و از همین زاویه، برخی مقامات آمریکائی

و بویژه اسرائیلی، بر او خرده گرفته بودند که در صدد خرید وقت برای مقامات ایرانی است و حتی یکی از مقامات دولت اسرائیل برکناری وی از پست دبیر کلی آژانس را خواستار شده بود.

و اما ارزیابی متفاوت این دو، به همان مقوله کلیدی بر می‌گردد که دولت آمریکا از روز اول بر آن تاکید داشته است و آژانس بین‌المللی و بسیاری دیگر از کشورها علیرغم اعلام تردید، به عنوان یک اصل مسلم مطرح نکرده‌اند، که همانا هدف پروژه هسته‌ای ایران، ساخت و دستیابی به بمب اتمی می‌باشد و همانطور که پیش‌تر گفته شد، در گزارش اخیر سازمان های اطلاعاتی ایالات متحده به عنوان امری قطعی ذکر شده است. بنابراین، امروز هرگاه این گزارش مبنای کار مسئولین آمریکا قرار گیرد، تفاوت عملی، در فاصله زمانی امکان دستیابی ایران به بمب اتمی خواهد بود که پیش از این، از ۶ ماه تا یک سال سخن به میان می‌آمد و از این به بعد، کمی طولانی‌تر، یعنی بین ۵ تا ۷ سال آینده در نوسان است.

نتیجه دیگر این ارزیابی که شاید توجیه گر اصلی انتشار آن در مقطع کنونی نیز می‌باشد، قاعدتا این خواهد بود که دولت جرج دبلیو بوش که نه تنها از بیرون، یعنی اسرائیل، بلکه از طرف بخش‌های مهمی از دستگاه دولتی خود نیز زیر فشار قرار داشت که تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری پیش رو، «گزینه روی میز» جنگ را به میدان عمل بکشاند، قادر خواهد شد از عاجلیت آن بکاهد و وقت باقی مانده تا انتخابات را که کمتر از یک سال می‌باشد، صرف جنگ‌های نیمه تمام دیگر در همین منطقه و مبارزات انتخاباتی و بالابردن شانسی انتخاب مجدد جمهوریخواهان نماید. بویژه این که، به مصداق ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است، بعد از محکم کردن پشت جبهه، با ژوکر بحران هسته‌ای همیشه می‌شود بازی کرد، به خصوص اگر بازیگران مقابل، آقایان علی خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد و باند نظامی-امنیتی حامی وی باشند.

هرگاه چنین ارزیابی‌ای درست باشد، نتیجه فوری آن این خواهد بود که شبح جنگ، لاقلا تا یکسال آینده از فراز کشور ما رخت برخواهد بست و صد البته، همین جو جدید از جهات مختلف می‌تواند مسیر تحولات بعدی را دست‌خوش تغییر کند. به عنوان مثال، می‌دانیم که محمود احمدی‌نژاد که تا همین دیروز اساسا این پرونده را بی اهمیت تلقی می‌نمود و بارها گفته بود که اینها مشغله‌های شماسست و هیچ ربطی به زندگی جاری در

کشور ما ندارد، یک باره کشف می‌کند که نه فقط این پرونده مهم است، بلکه حتی انتشار یک گزارش امنیتی درباره آن از طرف سازمان های جاسوسی «دشمن»، می‌باید به عنوان بزرگترین پیروزی صد ساله اخیر ایران تلقی گردد.

آیا چنین بزرگ نمائی‌ای صورت می‌گیرد تا به عنوان اعتراف به خطای آمریکائیان، راه مذاکره مستقیم با آنها باز شود و یا برعکس، قرار است با توجه به احتمال کاهش فشار، پافشاری بر تداوم روند غنی سازی توجیه شود؟ می‌دانیم که هر یک از این اهداف نتایج متفاوتی به دنبال خواهد داشت. در حالی که اولی می‌تواند بازگشت پرونده هسته‌ای به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و رفتار مبتنی بر حقوق بین‌المللی و عرف این نهاد را به دنبال داشته باشد، دومی حاصلی جز تداوم بحران و حتی تشدید آن نخواهد داشت.

به تناسب هریک از رفتارهای فوق، بی‌تردید از طرف جبهه مقابل، بویژه ۵ عضو دائم شورای امنیت و آلمان، گروه موسوم به ۱+۵ نیز عکس العمل‌ها متفاوت خواهد شد. چرا که اشتراک نظر تا کنونی این گروه، لاقلا در ظاهر، نه بر پایه گزارشات سازمان های اطلاعاتی این یا آن کشور، بلکه بر مبنای یافته‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی استوار بوده است که با گزارش موجود سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، نه تنها زیر سؤال نرفته است، بلکه به بد گمانی‌های بیشتری نیز آلوده شده است. بنابراین، خواست توقف غنی سازی اورانیوم تا رسیدن توافق با طرف ایرانی در دستور کار باقی خواهد ماند. البته در اینجا هم قید زمان حرف خود را خواهد زد و به احتمال زیاد، تحریم‌های موجود، از مراحل کم در سرتی برای طرف‌های تجاری ایران، کشورهایی چون چین، روسیه و فرانسه عبور خواهد کرد، که هم معاملات سنگین‌تری با جمهوری اسلامی دارند و هم در روند تعقیب این پرونده، از زمانی که به شورای امنیت سازمان ملل رفته است، از حق وتو برخوردارند. البته برای ما مردم ایران و نیروهای اپوزیسیون رژیم نیز این فرصت موقت، اگر واقعی باشد، می‌تواند مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد.

می‌دانیم که طی ماه‌های اخیر به همان میزان که تب احتمال حمله نظامی به ایران بالا گرفته بود، شکاف و انشقاق در صفوف مردم و به ویژه نیروهای سیاسی نیز افزایش یافته بود. کم نبودند اقراد و جریاناتی که از هم اکنون در سنگر این یا آن جبهه جنگ جا رزرو کرده بودند، یا دیگران را به حمایت از این یا آن نیروی طالب جنگ متهم می‌کردند. آیا وقت آن نرسیده است که در را بر پاشنه درست خود قرار دهیم، با متحد کردن صفوف خود پیرامون خواست صلح، آزادی، دموکراسی، < صفحه ۱۰

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در نهمین سالگرد جنایات سیاسی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای برای دستیابی به حقیقت مبارزه کنیم!

گشوده شدن گره این پرونده و دستیابی مردم ایران به حقیقت‌اند. این نهادها با تمام قوا می‌کوشند تا نگذارند تلاش‌های خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، وکلای آنها و نیروهای ترفیخواه میهنمان به نتیجه رسد. ناصر زرافشان، وکیل خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای را به جرم دفاع از این پرونده، سال‌ها در زندان نگه داشتند تا هیچ شهروندی در توهم دستیابی به حقیقت در این حکومت و در چارچوب این ساختار، باقی نماند. دادگاه ساختگی برای متهمان به قتل را به شکل سر بسته و در غیاب خانواده قربانیان کشتار برگزار کردند و چند مأمور دست‌چندم را نیز برای رفع تکلیف مجازات نمودند تا بتوانند این پرونده را به خیال خود بسته اعلام نمایند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در نهمین سالگرد قتل روشنفکران و نویسندگان و مبارزان ملی کشورمان بار دیگر اعلام می‌کند که از هر اقدامی برای دستیابی به حقیقت و روشن شدن ابعاد این جنایت پشتیبانی کرده، به سهم خود در برپائی کارزارهایی که با هدف افشای چهره واقعی آمران این قتل‌ها و افکندن نوری بر تاریک خانه‌های قدرت جهنمی آنها است، مشارکت می‌نماید. ما همه احزاب و سازمان‌های سیاسی را به مبارزه متحد برای تامین امنیت برای همه شهروندان کشور و ایجاد شرائطی که امکان وقوع چنین فجایعی را برای صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی غیر ممکن سازد، فرا می‌خوانیم.
۹ آذر ۱۳۸۶ برابر ۳۰ نوامبر ۲۰۰۷

اسلامی، هیچ سالی را بدون سرکوب و مرگ سپری نکرده‌ایم. اما قتل‌های سیاسی در سال ۱۳۷۷، ابعاد خشونت و درندگی در قتل‌فروهرها و ربودن و کشتن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، نشان دهنده شیوه جدیدی از یورش سازمان‌یافته به نویسندگان و فعالان سیاسی و اجتماعی بود. واکنش در برابر این جنایت نیز ابعاد متفاوتی داشت. شرایط جامعه بعد از انتخابات دوم خرداد دگرگون شده بود. امکان سرپوش گذاشتن بر این جنایات غیر ممکن بود. تا آنجا که محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت، در زیر فشار افکار عمومی در داخل و خارج کشور، مجبور شد به نقش ارگان‌های رژیم در این قتل‌ها اعتراف نماید و قول معرفی و محاکمه عاملان و آمران آن را بدهد. به رغم این وعده‌ها، که نفس اعلام آن توسط رئیس‌جمهور حکومت بی‌سابقه بود، از همان زمان برای اغلب جریان‌های سیاسی آزادی‌خواه و فعالان حقوق بشر روشن بود که انجام این امر و امکان تحقق آن در ساختار قدرت حاکم غیرممکن است. از این رو در همان زمان جریان‌های آزادیخواه، بر تشکیل کمیته حقیقت‌یاب مستقل تأکید نمودند.
اکنون پس از گذشت سال‌ها، همچنان دستگاه قضایی حاکم بر ایران و کل رژیم، مانع اصلی

از پائیز شوم ۱۳۷۷ تا کنون، ۹ سال گذشته است. ۹ سال از قتل وحشیانه پروانه اسکندری و داریوش فروهر، ۹ سال از ربودن و حلق‌آویز کردن محمد جعفر پوینده و محمد مختاری، ۹ سال از ربودن مجید شریف و پیروز دوانی و گم شدن جسد آنان در اماکن "امن" جمهوری اسلامی گذشته است. در این ۹ سال، آمران این قتل‌ها همچنان در مسند قدرت نشسته‌اند. حقیقت این قتل‌ها اگرچه راز پوشیده‌ای نیست، اما همچنان در پرده ابهام نگه داشته شده است. دو تن از متهمان به مشارکت در این قتل‌ها، پورمحمدی وزیر کشور و اژه‌ای وزیر اطلاعات، هم اکنون در دولت احمدی‌نژاد نشسته‌اند.

ما در ۹ سال گذشته و پیش از این ۹ سال نیز، هیچ سالی را بی‌قتل و کشتار، بدون سرکوب و شکنجه، بدون زندان و اعدام سپری نکرده‌ایم. هر سال تعدادی از جوانان و دانشجویان، زنان و کارگران، نویسندگان و روشنفکران و فعالان سیاسی و مدافعان حقوق بشر و مبارزان ملی کشورمان از عرب و آذری گرفته تا بلوچ و کرد، به بهانه‌های واهی و یا با برچسب‌های امنیتی، به بند کشیده شده و یا به جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند.
ما در تمام سال‌های حیات حکومت جمهوری

پرستو فروهر: ببینید امروز صبح که آمدند به من گفتند که نخواهند گذاشت و دستور آمده و بهر صورت این نیروی انتظامی است و دستوری که آمده بایستی اجرا بکند. قبلاً هم بله، وزارت اطلاعات به من گفته بود که موافقتی با برگزاری این مراسم ندارند، ولی به طور رسمی اعلام نشده بود که مراسم ممنوع خواهد بود.

دوپیچه وله: اطلاعی از بیرون منزل دارید، می‌دانید الان کسانی آمده‌اند، نیامده‌اند، کجا ایستاده‌اند و یا احیاناً درگیری بین مردم و نیروهای انتظامی بوجود آمده است یا نه؟ پرستو فروهر: آنچه من می‌دانم اینک هستند، آمده‌اند، از کوچه‌های اطراف هم زنگ می‌زنند و می‌گویند که ما آمده‌ایم. ولی خب اجازه‌ی ورود به این کوچه به هیچ کس داده نشده است.

من تا بحال خبری خوشبختانه از هیچ نوع درگیری نشنیده‌ام. امیدوارم که هیچ درگیری نشده باشد. صفحه ۸ <



بهاگیری از برگزاری مراسم سالگرد فروهرها

مصاحبه‌گر: میترا شجاعی از رادیو دوپیچه وله

خانم و آقای فروهر، طبق قرار قبلی برگزار شد؟

پرستو فروهر: متأسفانه امروز از ساعت‌های آغازین صبح، دو طرف کوچه‌ی خانه و قتلگاه داریوش و پروانه‌ی فروهر را که قرار بود امروز ما مراسم بزرگداشت‌شان را در نهمین سالگرد قتل‌شان برگزار بکنیم، نیروهای امنیتی - انتظامی بسته‌اند، نرده گذاشته‌اند دو طرف و از ورود تمام کسانی که می‌خواهند در این مراسم شرکت بکنند، از نیمساعت پیش، حتی از صبح هم نگذاشتند که آشنایان یا اقوام ما به این خانه وارد بشوند. دوپیچه وله: شما تماسی با آنها داشتید، یا احیاناً در این روزهای اخیر تماسی با شما داشتند، خطاریه‌ای، چیزی به شما دادند؟

به گفته پرستو فروهر از ساعت‌های آغازین صبح، دو طرف کوچه‌ی خانه و قتلگاه فروهرها که قرار بود در آنجا مراسم نهمین سالگرد قتل‌شان برگزار شود، توسط نیروهای امنیتی - انتظامی بسته و نرده گذاری شده بود.

به همین مناسبت و طبق سنت هرساله، فرزندان و اقوام آنان از چند روز قبل اعلام کردند که مراسم سالگرد در منزل شخصی آنها در خیابان هدایت تهران برگزار خواهد شد. ولی امسال نیز مانند سال گذشته، نیروهای انتظامی از ساعات اولیه روز، خیابان محل سکونت فروهرها را بسته و مانع ورود و خروج افراد از آن شدند.
دوپیچه وله: خانم فروهر، آیا مراسم سالگرد

دویچه وله

نهمین سالروز قتل مختاری و پوینده

مراسم نهمین سالروز مرگ مختاری و پوینده در کرج برگزار شد. این نویسندگان در پاییز ۷۷ به دست عوامل وزارت اطلاعات به قتل رسیدند.

آذرماه سال ۱۳۷۷، چند روز پس از قتل پروانه و داریوش فروهر، اجساد دو چهره شناخته شده جامعه ادبی ایران در بیابان ها پیدا شد. محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، قربانیان عملیات یک گروه "امنیتی-اطلاعاتی" بودند. عملیاتی که "قتل های زنجیره ای" نام گرفت و خودسرانه توصیف شد. پرونده قتل های زنجیره ای، پس از خودکشی سعید امامی، سرانجام در بهمن سال ۱۳۷۹ به دادگاه فرستاده شد. خانواده کشته شدگان، دادگاه را فرمایشی خواندند و وکیل آنها، دکتر ناصر زرافشان، به دلیل اعتراض به کاستی ها و دستکاری ها در دادرسی، روانه زندان شد.

۹ سال بعد

مراسم بزرگداشت پوینده و مختاری به آرامی از ساعت ۲ تا ۴ بعد از ظهر برگزار شد. شمار حاضران به گفته شاهدان عینی حدود ۱۰۰۰ نفر بود. اجرای مراسم را صفا پوینده، خواهر محمدجعفر پوینده برعهده داشت. مریم حسین زاده، همسر محمد مختاری هنگام برگزاری مراسم به دویچه وله گفت: «کوچه ها را برای مراسم فروهرها بستند تا کسی به خانه آنها نرود. بستن قبرستان اما مشکل است. الان همه اینجا هستند. خانواده و اهل فرهنگ هستند. ما از همه کسانی که اینجا هستند و از کسانی که این اخبار را پوشش می دهند، متشکریم».

به گفته فرزانه طاهری، نویسنده و مترجم (همسر هوشنگ گلشیری) اگر امکان خبررسانی آزاد وجود داشت، جمعیت به مراتب بیشتری در محل حاضر می بود. فرزانه طاهری می افزاید: «مطبوعات ایران اجازه انتشار اعلامیه کانون نویسندگان و خانواده های قربانیان را نداشتند. خبر این مراسم تنها از طریق سایت های اینترنتی منتشر شده که همه به آنها دسترسی ندارند. به احتمال زیاد هیچ گزارشی هم از این تجمع در روزنامه های موجود چاپ نخواهد شد».

سرنوشت روشنفکر و متفکر

مراسم با پیام کانون نویسندگان آغاز شد. دو چهره شاخص این نهاد، علی اشرف درویشیان و سیمین بهبهانی به دلیل ناخوشی در جمع حضور نداشتند. همسر درویشیان پیام او را برای حاضران قرائت کرد. سخنران اصلی مراسم امروز، دکتر ناصر زرافشان، وکیل پرونده قتل های زنجیره ای بود. زرافشان در باره اغمای فرهنگی جامعه و ضرورت آگاه شدن نسل...



جوان از انسدادهای موجود در اجتماع سخن راند. او از جمله گفت: «در دهه های اخیر جامعه ایران یک چهره شاخص در زمینه تفکر اجتماعی یا ادبیات و شعر نداشته است. روشنفکر و شاعر و متفکر و نویسنده با طناب دار و تهدید و آوارگی روبرو شده است. باید بررسی کرد که مسئولیت با کیست. ما اصرار داشتیم جوان ترها در مراسم باشند برای اینکه بدانند بر جامعه چه گذشته است».

پرونده مفتوح است

نهمین سالروز مرگ مختاری و پوینده بر مزار آنها در حالی برگزار شد که هنوز پرونده قتل های زنجیره ای مفتوح است. اولیای دم این پرونده، بارها گفته اند با قصاص بیگانه اند و در وهله نخست، خواهان کشف و اعلام حقیقت هستند. دکتر ناصر زرافشان وکیل خانواده این قربانیان می گوید: «پرونده درست رسیدگی نشد. آمران و عاملان اصلی مطرح نشدند. بخش قابل توجهی از اوراق آن قبل از شروع رسیدگی برداشته شد. بنده هم که اعتراض کردم، بازداشت شدم. اولیای دم از شرکت در دادگاه خودداری کردند. دادرسی به شکل سر و دم بریده ای اجرا شد. اصل مطلب، همچون زخم بازی در برابر جامعه قرار دارد».

مریم حسین زاده، همسر محمد مختاری نیز می گوید: «۹ سال گذشت و ما هنوز چیز زیادی نمی دانیم که چه بر سر عزیزان مان آمده است. امیدواریم روزی این پرونده که همیشه باز مانده، افشا شود. حقیقت برملا شود. ما باید بدانیم چرا دو نویسنده و انسان های دیگر به قتل رسیدند. چه کسی یا کسانی دستور قتل آنها را داده بودند؟» □

وقتی هستم، هر سال خواهم آمد، هر سال سعی خواهم کرد برای پدر و مادرم مراسم بگیرم، هر سال سعی خواهم کرد یاد آنها را زنده نگهدارم. و من تنها فرد کوچکی هستم میان بسیار بسیار تعداد آدمهای زیادی که در این تلاش سهیم اند. منتها بعنوان فرزند آنها قدم اول را برمی دارم. ولی همین امروز، اینجا، تلفن های بسیاری من داشتم که می گفتند، ما از فلان شهرستان نزدیک آمده ایم تا در این مراسم شرکت کنیم، متأسفانه نمی توانیم بیاییم. کسانی که از کوچه های اطراف زنگ می زنند که ما تا ساعت ۵ این اطراف خواهیم بود، بدانید که با شما هستیم. پس بنابراین این تلاشها نشان می دهد که یاد آنها زنده خواهد بود. من هم سهم خودم را در این مورد، تا هستم، سعی می کنم ادا کنم. □

به همین دلیل هم می دانید به لحاظ قانونی برای برگزاری مراسم در خانه، ما به هیچ وجه نیازی به مجوز نداریم. به همین دلیل هم من امیدوار بودم که امسال مانند سال گذشته نباشد. من هم بسیار متأسفم از این قضیه، ولی خب متأسفانه شرایط امروز مملکت ما این است که حتی برای مراسم بزرگداشت در خانه هم به ما اجازه نمی دهند.

دویچه وله: خانم فروهر، ۹ سال است که شما هر سال با جدیت سعی می کنید مراسمی در خور شأن پدر و مادرتان برگزار کنید و هر سال سر راه شما مانع تراشی می کنند. من خیلی ساده می خواهم ازتان بپرسم، تا کی می خواهید به این اصرار و پافشاری تان، در مقابل انکار آنها، ادامه بدهید؟

پرستو فروهر: تا وقتی زنده هستم. به مامورین وزارت اطلاعات هم گفتم، من تا

صفحه ۷ <

دویچه وله: دیگر اهالی کوچه، همسایگان شما چی؟ آیا اینها هم اجازه ی رفت و آمد در کوچه را ندارند؟

پرستو فروهر: همسایگان را مشایعت می کنند نیروهای انتظامی تا دم در خانه ی شان، وقتی که می گویند می خواهند بروند به خانه ای در داخل این کوچه.

دویچه وله: این دقیقاً اتفاقی ست که سال گذشته هم افتاد. احتمالاً شما هم پیش بینی می کردید که امسال هم همینطور بشود. آیا تلاشی نکردید برای اینکه به یک مرجعی شکایتی ببرید یا شکواییه ای که شما در منزل شخصی تان می خواستید برای پدر و مادرتان مراسم سالگرد بگیرید، و این نه احتیاجی به مجوز داشته نه چیزی؟

پرستو فروهر: بله، دقیقاً همینطور است.

خبرنامه امیرکبیر:

تجمع «دانشگاه، آفرین سنگر آزادی» گرامیداشت روز دانشجو در دانشگاه تهران



تجمع بزرگ دانشجویان، دانشگاه آخرین سنگر آزادی، به دعوت دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه تهران با حضور جمعیت بیش از ۲۰۰۰ نفری دانشجویان دانشگاه‌های تهران برگزار شد.

به گزارش خبرنامه امیرکبیر، از ساعات ابتدایی صبح امروز جمعی از نیروهای انتظامات و حراست دانشگاه‌های امیرکبیر، علامه و... جهت ممانعت از ورود دانشجویانی که از دیگر دانشگاه‌ها قصد ورود به دانشگاه تهران را داشتند، به این دانشگاه اعزام شده بودند و مقابل کلیه درها حضور داشتند. نیروهای امنیتی و انتظامی به همراه گارد ویژه از ساعت ۸ صبح امروز در اطراف دانشگاه تهران حضوری چشمگیر داشتند و هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شد.

دانشجویان ابتدا با تجمع در صحن دانشکده حقوق و خواندن سرود «یار دبستانی» به سمت سر در دانشکده فنی، محل برگزاری تجمع، حرکت کردند. تجمع کنندگان در حالی که تصاویر دانشجویان در بند را در دست داشتند شعار «دانشجوی زندانی آزاد باید گردد» و... سر می‌دادند.

دانشجویان پلاکاردهایی با مضمون «تا که زندان هست، ما همه در بندیم»، «خواهان آزادی فعالان دانشجویی چپ هستیم»، «سلام بر سه آذر اهورایی، قصابان، توکلی، منصور»، «می‌شویند؟! این صدای آزادی است»، «حقوق زن = حقوق بشر»، «دانشگاه زیر چکمه بنیادگرایان»، «سهم ما از مهرورزی، زندان، شکنجه و محرومیت از تحصیل»، «بشیریه را باز گردانید»، «تحصیل سهم من نیست، حق من است»، «حق تعیین سرنوشت اساس کرامت ملت ها»، «نابود باد دشمنی علیه مبارزات حق طلبانه ملت کرد» و... در دست داشتند.

دانشجویان سپس در حالی که شعار می‌دادند «دانشجو دانشجو اتحاد اتحاد» به راهپیمایی در صحن دانشگاه تهران اقدام کردند و به سمت درب ۱۶ آذر حرکت کردند. دانشجویان با سر دادن شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و «دانشجو می‌میرد نلت نمی‌پذیرد» اقدام به شکستن درب ۱۶ آذر کردند و دانشجویانی که پشت در بودند توانستند وارد دانشگاه تهران شوند. جمعیت حاضر در این تجمع بار دیگر به مقابل سردر

دانشکده فنی حرکت کردند و تریبون آزاد «دانشگاه، آخرین سنگر آزادی» آغاز شد.

پس از پایان تریبون آزاد دانشجویان تجمع کننده با سر دادن شعار «مرگ بر دیکتاتور» به سمت سردر اصلی دانشگاه تهران حرکت کردند. دانشجویان پس از رسیدن مقابل سردر شعار می‌دادند «مردم چرا نشستین، ایران شده فلسطین»، «دانشجوی سیاسی آزاد باید گردد».

در حالی که جمعیت حاضر در دانشگاه تهران توجه عابرینی که از پیاده روهای خیابان انقلاب عبور می‌کردند را به خود جلب کرده بود و مردم در خیابان به تماشای تجمع دانشجویان پرداخته بودند، اتوبوس‌هایی که از قبل به همین خاطر در حاشیه خیابان انقلاب پارک شده بود، به مقابل محل تجمع دانشجویان منتقل شدند و مردم در خیابان توسط پلیس متفرق شدند.

دانشجویان تجمع کننده سپس با سر دادن شعار «دانشجوی با غیرت، حمایت حمایت»، «دانشجو می‌میرد، نلت نمی‌پذیرد»، «محمود احمدی نژاد عامل تبعیض و فساد»، «مرگ بر این دولت مردم فریب»، «برابری عدالت حق مسلم ماست»، «مرگ بر دیکتاتور» و... بار دیگر به سمت دانشکده فنی حرکت کردند و در آن جا به تجمع «دانشگاه، آخرین سنگر آزادی» پایان دادند. □



فیلم پرسپولیس - مصامبه با مرجان ساکراپی

صفحه ۲۲ <

چرا عنوان «پرسپولیس» را برای فیلم انتخاب کردید؟

کنایه ای است به این که ایران فراتر از جمهوری اسلامی است که امروز همه به آن خیره شده‌اند. بعلاوه، تقریباً در همه جا این عنوان فهمیده می‌شود.

چطور به این فکر افتادید که از داستان مصور به عنوان محملی برای بیان چنین داستانی پیچیده‌ای استفاده کنید؟

وقتی برای اولین بار در سال ۱۹۹۴ از ایران به فرانسه آمدم داستان‌های مصور «آرت اشیگلن» به نام «موش» به دستم افتاد که سرگذشت پدرش در اردوگاه مرگ آشویتس و پس از آن را حکایت می‌کرد.

در واقع، داستانهای مصوره‌ها قلمرو ابرقهرمان‌ها بوده است. در چنین فضایی با یک چرخش می‌توانی پرواز کنی و آواز سردهی. در یک حکومت دیکتاتوری هم چنین است. همینطور وقتی که پیرامونت آشوب کامل حاکم است؛ اما باز هم زندگی ادامه می‌یابد.

در پرسپولیس راه و روش‌های بسیاری که جوانان در ایران برای «زنده ماندن» به کار می‌بندند دیده می‌شود...

این دیگر مثل قضیه آدم و حوا است. خداوند به آنها گفت اجازه دارید هر کاری که می‌خواهید بکنید فقط این سیب را نخورید. طبعاً نخستین کاری که آنها انجام می‌دهند همین چیدن سیب از درخت است! به عنوان مثال، من و دیگر دوستان دخترم آن زمان مشروب دوست نداشتیم اما در تهران مشروب ممنوع بود. به همین خاطر جشن‌های ما صحنه می‌گساری می‌شد. اوه که حال چه بد می‌شد!

یکی از قسمت‌های جالب فیلم مربوط به زن مؤمن همسایه می‌شود که در مورد حجاب اجباری می‌گوید: این اسلام نیست! آیا این اشاره‌ای است به بهای سیاسی کردن مذهب؟

بنیادگرایان همیشه پر «های و هوی» تر از بقیه هستند. تفاوتی هم نمی‌کند آنها را کجا ببینی. برای من اصلاً فرقی نمی‌کند که زنی روسری بر سر خود بکشد. اگر به نظر خودش باید روسری سر کند، خوب بکند؛ تا وقتی که من را مجبور نکرده که بر اساس نظر او عمل کنم برای من واقعاً فرقی ندارد. وقتی من را مجبور می‌کردند که چادر سرم کنم خودم را واقعاً بدبخت حس می‌کردم. آن زمان خیلی از ایرانی‌ها وقیح شده بودند. من هم خیلی از توهنات خود را از دست دادم. با تمام این احوال، خوشبختانه ایده‌آلیست باقی ماندم و گرنه بعید نبود بتوانم گلوه ای در مغزم خالی کنم! □

دیدگاه‌های نمایندگان شرکت کننده در

نشست مشترک ۹ نیروی جمهوری خواه

در پی انتشار گزارش نشست ۹ گروه جمهوری خواه ایران برای گسترش همکاری‌ها در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران در ۲۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷ در شهر هانوفر آلمان که «اتحاد جمهوری خواهان ایران»، «جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران»، «حزب دمکرات کردستان ایران»، «حزب کوموله کردستان ایران»، «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران»، «سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور» (به عنوان ناظر)، «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)»، «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» و «مجامع اسلامی ایرانیان» در آن شرکت داشتند و در پی استقبال عمومی از این حرکت، رادیو پیام آزادی - سونیس مصاحبه‌هایی با آقایان رضا اکرمی از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، مهدی فتاپور از اتحاد جمهوری خواهان ایران، مهرداد درویش‌پور از جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران و مجید زربخش از شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران انجام داد. سایت اینترنت جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران نیز در یک جلسه پالئاک گفتگویی را با آقایان محمود راسخ از شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران، مجید عبدالرحیم‌پور از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و رؤف کعبی از سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ترتیب داد. در این گفتگوها، این افراد که عضو هیئت نمایندگی نیروی خود در نشست هانوفر بودند، گرگانه‌های این نشست و دیدگاه سازمانشان در مورد این همکاری و ائتلاف را تشریح کرده‌اند.

نشریه اتحاد کار با توجه به اهمیت این نشست که به لحاظ تعداد نیروهای شرکت کننده در آن، در روند تکنونی تلاش برای نزدیکی و همکاری نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی بی‌سابقه بوده است، فشرده‌ای از نظرات شرکت کنندگان در این گفتگوها را برای اطلاع خوانندگان نشریه اتحاد کار و کمک به ارزیابی دقیق‌تر از روند این حرکت و معضلات و چشم انداز آن، جمع‌آوری کرده که در این شماره و شماره‌های آتی اتحاد کار منتشر می‌گردد.

مجموعه مصاحبه‌های رادیو پیام آزادی - سونیس، در سایت اینترنت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران قابل دسترسی و استفاده می‌باشد.

محمود راسخ (شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران):

اقدام درجهت همگرایی و همکاری، جدید نیست و مجموعه نیروها در این جهت تلاش‌هایی داشته‌اند. ولی این ترکیب و تعداد، نکته جدیدی در این نشست بود. اما برای اینکه این نشست و گفتگو به سرنوشت اتحاد‌های مشابه پیشین دچار نشود، باید به چند نکته و اختلاف نظرهایی که حول آنها وجود دارد دقت کرد.

۱- **ناروشن بودن شکل فعالیت و نوع همکاری** یکی از نظرات موجود در این جمع، معتقد به آلترناتیوسازی است و در پی آن است تا از این مجموعه یک آلترناتیو برای جمهوری اسلامی ساخته شود که پس از سرنگونی رژیم، جانشین نظام کنونی شود. نظر دیگر این است که ما در شرایط ایجاد آلترناتیو نیستیم و مشکلات عدیده‌ای در این راه وجود دارد. تاریخ نشان داده، مجموعه‌هایی که در سرنگونی یک نظام مؤثر بوده‌اند، پس از سرنگونی آن نظام، خود متلاشی شده‌اند و حتی برخی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. توجه کنیم که موضوع آلترناتیو یک نظام شدن، مسئله یک نیروی سیاسی واحد است و از سازمان‌های مختلف و یا یک جبهه بوجود نمی‌آید.

مسئله آلترناتیوسازی باعث شده است که

می‌توانند با هم جبهه تشکیل دهند. احزابی که پایگاه بالفعل در بین مردم ندارند، چگونه و با کدام نیرو می‌خواهند جبهه تشکیل دهند؟ کار مشترکی که ما می‌توانیم بکنیم، در سطح فعالیت دموکراتیک است. مثلاً ما می‌توانیم از حقوق دموکراتیک ملی دفاع کنیم. ما از مضمون خواسته‌های اقوام دفاع نمی‌کنیم چون می‌توان با این خواسته‌ها موافق یا مخالف بود. ولی ما از حقوق ملی و این حق دموکراتیک آنها حمایت می‌کنیم، همکاری برسر مسائل دموکراتیک ضروری و ابزار مبارزه است. اگر به دنبال راه‌های دیگر برویم، من روزنه موفقیتهایی برای این حرکت نمی‌بینم. به لحاظ سیاسی نیز ضروری است که ما به عنوان جمهوری خواه، خط و مرز خودمان را با سلطنت و سلطنت‌طلبان حفظ کنیم.

مجید عبدالرحیم‌پور

(سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت):

- جامعه ایران احتیاج به تشکل‌های مدرن دارد. زمینه تاریخی، سیاسی و اجتماعی این حرکت نیز وجود دارد. اکنون مجموعه‌ای از نیروهای لیبرال - دموکرات در ایران فعالیت می‌کنند، بدون اینکه حزب خود را داشته باشند. چرا این افراد حزب خود را نمی‌سازند؟ رقبای لیبرال - دمکرات‌ها در جامعه ایران، نیروهای چپ هستند. چپ در خود دو گروه بندی دارد: یکی گرایش‌های سوسیال‌دموکراسی و یکی چپ سوسیالیستی. این نیروهای چپ هنوز نتوانسته‌اند حزب بزرگ خود را تشکیل دهند. این نیروها هنوز نتوانسته‌اند خود را متحد کنند، پس چگونه می‌خواهند جامعه را متحد کنند و آلترناتیو بسازند؟ نیروهای لیبرال - دموکرات، چپ رادیکال و چپ سوسیال‌دموکرات باید اول از همه مسئله ساختن حزب خود را در دستور کار قرار دهند. این نیروها باید با نیروهای دیگر برسر مسائل جاری جامعه همکاری کنند و بحث در زمینه‌های دیگر را دنبال کنند. زمینه‌های همکاری کدامند؟ چشم اندازی برای این همکاری‌ها وجود دارد؟ با چه نتایجی؟

احزاب باید در درجه اول خود را سازمان دهند و برسر مسائل دانشجویان، کارگران، حقوق زنان، آزادی‌ها و حقوق بشر و... با هم همکاری نمایند.

- همه گروه بندی‌های اجتماعی باید تشکل خود را بسازند. لزوم این کار امروزه در جامعه ما کاملاً محسوس است، گروه‌های اجتماعی، مسئله آلترناتیو را به درستی درک نمی‌کنند. ما باید بتوانیم در مبارزات روزمره همراه آنها باشیم، آنها را یاری دهیم و کمک کنیم تا خود را متشکل کنند. < صفحه ۱۰

دو جمع «اتحاد جمهوری خواهان» و «جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک» دست به نوشتن پلتفرم‌هایی زده‌اند که زمینه فعالیت آنها را با ابهام مواجه کرده است. هر سطح از مبارزه، برنامه خود را می‌طلبد. این مجموعه‌ها باید بتوانند زمینه‌های بسیاری را در دستور کار قرار دهند تا در هر زمینه، نظرات گوناگون را به خود جلب کنند. تا روشن نباشد که چه نوع از مبارزه مد نظر است، این جمع‌ها نباید دست به تشکیل ساختاری بزنند که به سرنوشت مجموعه‌ها و اتحاد‌های دیگر دچار شوند.

۲- **توهم به نیروی خود و رژیم** مسئله دیگر این است که نه به قدرت رژیم غیرواقعی نگریست و نه نسبت به توان و نیروی اپوزیسیون توهم داشت، اکنون زمینه قیام در جامعه وجود ندارد و چنین نیست که جمعی فراخوان بدهند و مردم به خیابان بیایند و رژیم را سرنگون کنند. باید برسر موارد مورد توافق حرکت کرد و حول آنها نیرو جمع کرد. این حرکتی درازمدت است و باید با برنامه و سنجیده در این مسیر حرکت کرد.

۳- **موضوع و شکل همکاری** همکاری جبهه‌ای بین سازمان‌های موجود، در حال حاضر بی‌معنی است. فقط حزب دمکرات و کومله که احزاب منطقه‌ای هستند

صفحه ۹ <

- مسئله ملی موضوع مهمی است. ولی فکر نمی‌کنم ما بتوانیم در این زمینه همنظر شویم. اصولاً چه ضرورت دارد که در این زمینه همنظر باشیم تا بتوانیم همکاری کنیم؟ چرا باید در همه چیز همنظر باشیم؟ ما نمی‌خواهیم حزب مشترک درست کنیم. ما می‌خواهیم در موارد مورد اشتراک همکاری و اتحاد کنیم. در برخی زمینه‌ها باید سازش کنیم، در برخی زمینه‌ها اشتراک داریم که همکاری می‌کنیم، در برخی زمینه‌ها هم با هم اختلاف داریم و مخالفیم که می‌توانیم روی آنها بحث کنیم و وجود این اختلافات را بپذیریم. منوط کردن همکاری به رفع اختلاف‌نظرها، روش درستی نیست.

- در تدارک قبل از نشست، متنی برای این جلسه تنظیم شده بود. کمیسیونی هم انتخاب شد که روی آن متن کار کند. ۹ جریان هیچ ایراد اساسی به آن نوشته نداشتند ولی تصمیم گرفتند دوباره روی آن متن کار کنند. چنین متن هائی ۳۰ سال سابقه دارند، باید بحث را کنار گذاشت و اقدام کرد. در این برهوت موجود، این جلسه یک دستاورد است. تا کی قرار است بحث کنیم؟ باید برویم یک حزب جدی چپ بسازیم. ما شقه شقه هستیم ولی می‌خواهیم آلترناتیو درست کنیم. - در این جمع ۹ سازمان، ۵-۶ گروه از آنها می‌توانند با هم همکاری کنند، ولی دیگران به دلایل مختلف جدا خواهند شد.

- سازمان دادن جنبش همگانی در داخل کشور، باید اساس حرکت این جمع باشد. ما باید بر سر حقوق اساسی جامعه و حقوق شهروندی کار کنیم و به حرکت‌های داخل کشور یاری برسانیم.

رئوف کعبی

(سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران):

بعد از سال‌ها تلاش و نمونه‌های متعدد همکاری‌های شکل گرفته قبلی، اهمیت موضوع در وسعت نیروهای شرکت کننده در این نشست بوده است، هیچ نیروئی قادر نیست که امر مبارزه با جمهوری اسلامی را به تنهایی به عهده بگیرد و به سرانجام برساند. عمر جمهوری اسلامی به پایان رسیده و همکاری جریانات مختلف در این مسیر امری بدیهی است. با وجود وسعت مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی در سطوح مختلف در خارج از کشور، همصدائی لازم بین نیروها در این مدت وجود نداشته است. اهمیت این نشست در اراده جمعی از نیروها است که قصد کرده‌اند این فضا را بشکنند و برخی اعتمادهای از دست رفته را بازسازی کنند. جلسه هانوفر گرچه پیشنهاد مشخصی را ارائه نکرده، ولی اراده‌ای را برای ساختن فضا و صرف انرژی لازم فراهم کرده تا آزادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی از دست رفته مردم را پیگیری کند و می‌توان گفت که

این جلسه نگاهی به آینده است.

- نیروهای شرکت کننده در این نشست اختلافاتی با هم دارند. در این مورد ۳ روش برخورد هست: ۱- ما هیچ همکاری‌ای نمی‌توانیم داشته باشیم. ۲- ما چون نکات اشتراک زیادی داریم ولی در نگاه به آینده تفاوت دید داریم، پس بخشی از همکاری‌ها را در حال حاضر پیش رو بگذاریم. ۳- روش دیگر این است که ضمن همکاری‌های جاری بر سر موضوعات مورد اشتراک، آینده را نیز با هم پی‌ریزی کنیم.

تلاش‌ها و همکاری‌های ما باید چنان باشد که زمینه شکل‌گیری یک آلترناتیو در داخل کشور را فراهم کند. آلترناتیوسازی کار یک گروه یا یک سازمان نیست، امر مردم و جامعه است. ولی اقدامات ما در زمینه‌های نظری و عملی، می‌تواند به شکل‌گیری این آلترناتیو یاری رساند.

- نیروهایی که می‌خواهند در این چارچوب با هم همکاری کنند، باید بتوانند به دو مقوله پاسخ دهند:

۱- آنچه که مسئله ملیت‌ها و اقوام نامیده می‌شود. ایران کشوری کثیرالمله است و نمی‌توان حقوق و تاریخ بخش‌هایی از جامعه را نادیده گرفت.

۲- نوع برخورد و نگاه این جریانات به رابطه با دولت‌های غربی و نوع مناسبات با آنها.

- نکات دیگری هم وجود دارد ولی با شناخت از این جریانات و روند اینگونه همکاری‌ها، این دو مقوله نکته‌گرهی چنین مناسباتی است. جلسه هانوفر نشان داد که با دیالوگ و گفتگو و تلاش می‌توان به این مسائل گرهی پاسخ گفت.

- مکتب روی اهداف این نشست مهم است، باید دید ما در چه رابطه و چه سطحی می‌خواهیم کار کنیم. کار در خارج از کشور و اقدامات دفاعی را اکنون کانون‌های متفاوتی هستند که به پیش می‌برند، ما هم با آنها همکاری می‌کنیم. اما اهداف نشست هانوفر این نبود که به مبارزات دفاعی بسنده کند. یک سازمان سیاسی ممکن است پایگاه کمی در جامعه داشته باشد، ولی برحسب اینکه حزب سیاسی است، باید به قدرت سیاسی فکر کند. وقتی حزب سیاسی هستیم و به قدرت سیاسی فکر می‌کنیم، باید به مسائل جاری سیاسی، رابطه با کشورهای دیگر، مسائل ملی و غیره نیز پاسخ گوئیم.

سؤال این است که این نیروها چه پروژه‌ای را برای جامعه ایران پیشنهاد می‌کنند؟ کار احزاب سیاسی تنها کار دفاعی برسر مسائل دمکراتیک نیست. یک اتحاد، هدف این پروژه و راه رسیدن به آن را تعیین می‌کند و نیروهای اتحاد، در این زمینه همکاری می‌کنند. تنها راه برای ما این است. هر کدام از ما نمی‌توانیم جداگانه به این مسائل پاسخ دهیم. ما نگاه جمعی و نگاه به آینده داریم. □

تعلیق جنگ ممتل

صفحه ۵ <

رعایت حقوق بشر و تامین حقوق دمکراتیک همه ملیت‌ها و اقوام تشکیل دهنده ایران در سرنوشت خود، خطر شعله‌ور شدن جنگ و نفرت را برای همیشه از کشورمان دور سازیم و با زدن دست رد به سینه رژیم مستبد و خودکامه حاکم بر کشورمان، تمام توان خود را در راه حفظ یکپارچگی و توانمندی ایرانی آزاد و دمکراتیک به کار گیریم؟

خوشبختانه، هرچند با تأخیر، طی یک ماه گذشته شاهد چند اقدام بجا و شایسته در دفاع از صلح در داخل کشور بوده‌ایم. آخرین آن که با شعار «نه جنگ و نه استبداد» از طرف گروهی از دانشجویان آزادیخواه در داخل کشور و در آستانه روز دانشجو برآمد کرد، از طرف عوامل رژیم سرکوب گردید و مطابق گزارشات، حدود ۳۰ تن از دانشجویان چپ، آزادیخواه و طالب صلح و برابری، دستگیر گردیدند. باید دانست که

رژیم در هیچ عرصه‌ای که سیاست‌های پایه‌ای‌اش به چالش طلبیده شود، به سادگی عقب نخواهد نشست و در سوی دیگر، نقش عامل خارجی نیز در غیاب حضور فعال جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در ایران در هر شکل آن - مذاکره و بند و بست، یا دخالت نظامی - حاصلی جز خسران غیر قابل جبران برای مردم ما نخواهد داشت. یافتن اشکال متفاوت و متنوع برآمد جنبش‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، پیشگیری از تفرقه در جنبش آزادیخواهانه و صلح طلبانه که به دلیل ارزیابی و یا حتی تفاوت‌های اجتماعی و برنامه‌ای که این روزها بویژه در جنبش دانشجویی شاهد آن می‌باشیم، ارزش قائل شدن برای هر تلاشی که رگه‌ای از دفاع از آزادی و صلح طلبی واقعی در آن دیده می‌شود، می‌تواند در میان مردم پشتیبانان بیشتری بیابد و جنبش‌های نوپای کنونی را به ستون تحولات نوید بخش آینده تبدیل نماید. باید بدانیم که هرگاه ده هزار نفر در ایران یک صدا به سیاست‌های تشنج آفرین حاکمیت نه بگویند، بیش از یک تظاهرات میلیونی در خارج از ایران منشأ اثر خواهد بود و بر روی تصمیماتی که پیرامون آینده کشور ما گرفته خواهد شد، مؤثر است. وظیفه ما صلح طلبان ایرانی قبل از هر چیز، ممانعت از در پیش گرفتن سیاست‌های جنگ افروزانه حکام جمهوری اسلامی در ایران و خارج از مرزهای کشور است و به همین ترتیب این مردم و نیروهای مترقی و صلح طلب در سایر کشورهای جهان (بویژه در نظام‌های دمکراتیک که مردم قادرند در پای صندوق‌های رأی هم حرف خود را بزنند) هستند که می‌توانند به سهم خود، جلو تجاوز و سلطه‌طلبی حکام خودی را بگیرند.

۱۸ آذر ماه ۱۳۸۶ - ۹ دسامبر ۲۰۰۷

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سندیکای کارگران شرکت واحد و

«اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام»



برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه در سقز دستگیر و اتهامات منتسبه به وی «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» عنوان شد. وکیل محمود صالحی، آقای شریف، اتهامات محمود صالحی را ناوارد می‌داند و آنها را رد می‌کند.

سعید ترابیانی یکی دیگر از اعضاء هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد نیز در ارتباط با پرونده اعتراضات و اعتصابات صنفی کارگران شرکت واحد در زمستان ۸۴ در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب محاکمه و اتهامات منتسبه به وی، «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» عنوان شده است. در دفاع وکلای سعید ترابیانی، این اتهامات تماماً رد شده و ناوارد دانسته شده‌اند.

داوود رضوی عضو دیگر هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در شهریور ماه گذشته در شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب تهران محاکمه و اتهام نسبت داده شده به وی، «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» عنوان شده است. وکلای مدافع دستگیر شدگان، آقایان یوسف مولایی و پرویز خورشید و شریف، ضمن رد اتهامات، در دفاع از دستگیرشدگان اعلام کردند: «هدف و قصد اعضای سندیکا، دفاع از حقوق صنفی و قانونی خود از طریق مسالمت آمیز بوده و نتیجه این فعالیت‌ها نیز تقویت امنیت ملی و جلوگیری از رادیکال شدن مطالبات گروه‌های اجتماعی کم درآمد و آسیب‌پذیر می‌باشد» و یا: «در کیفرخواست صادره، هیچ دلیلی مبنی بر اینکه چرا فعالیت صنفی موکلان تبلیغ علیه نظام و یا علیه امنیت کشور ارزیابی شده، ارائه نگردیده است» و اصولاً کیفرخواست «غیرمستدل» است (نگاه کنید به مجموعه دفاعیه وکلای اعضاء دستگیرشده سندیکای کارگران شرکت واحد). این اتهامات سنگین درحالی ایراد می‌شود که رهبران سندیکا بارها گفته‌اند و می‌گویند که سندیکای شرکت واحد یک تشکل صنفی است و در چارچوب ماده ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی و میثاق‌ها و مقاله‌نامه‌های بنیادین کار فعالیت خواهد کرد.

در همین جا تاکید بر دو نکته ضرورت دارد. نخست آنکه، رژیم جمهوری اسلامی در برخورد با سندیکای شرکت واحد از سیاست‌های متفاوتی بهره گرفته است که این سیاست‌ها به تناسب اوضاع و شرایط تغییر کرده‌اند، اما در اساس وماهیت، در راستای جلوگیری از برپائی تشکل مستقل کارگری و هرچه بیشتر سنگین و پرهزینه کردن فعالیت در این عرصه بوده است. تشکیل «ستاد مقابله با سندیکای شرکت واحد» در بالاترین سطح نظام و گفته‌های ذوالقدر سردار ولی فقیه که در این باب «تدابیر چند لایه و پیچیده‌ای» اندیشیده شده بود، دلیل این مدعا است. < صفحه ۱۲

دستگاه قضایی ولایت «قاضیانی» چون مرتضوی‌ها و حدادها و همچنین وزارت عریض و طویل کار و امور اجتماعی و شخص وزیر کار را برآن داشته است که برای جلوگیری از گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری و جلوگیری از برپائی تشکل‌های مستقل کارگری و گسترش آنها و همچنین برای سرکوب دیگر خواست‌ها و مطالبات کارگران و پراکنده و متفرق نگاه داشتن آنان، از هیچ کوشش و تمهیدی فروگذار نکنند.

اعلام رأی شعبه ۲۶ دادگاه تجدید نظر استان تهران ۵ سال حکم تعزیری برای آقای منصور اسانلو دبیر سندیکای شرکت واحد را تأیید کرد. اسانلو در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۸۶ در هنگام مراجعت به منزل ربوده شد و بعد از مدتی بی خبری از او، روانه زندان اوین گردید. پرویز خورشید وکیل اسانلو گفت که دادگاه، موکلش را به «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» متهم کرده است. منصور حیات غیبی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در روز سه شنبه ۲۴ مهر ۱۳۸۶ در ارتباط با پرونده اعتراضات و اعتصابات صنفی کارگران شرکت واحد در زمستان ۱۳۸۴ در شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب محاکمه شد. اتهامات منتسبه، «اقدام علیه نظام» عنوان شده است. عباس نژندکودکی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد نیز در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۸۶ در شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب محاکمه و اتهام منتسبه به وی، «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» عنوان گردید. صالح نیک بخت وکیل عباس نژندکودکی اتهام نسبت داده شده به وی را رد کرد.

ابراهیم مددی نایب رئیس سندیکای شرکت واحد در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۶ روز اقدام جهانی در حمایت از منصور اسانلو و محمود صالحی که از سوی کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (ای تی یو سی) و فدراسیون بین‌المللی کارگران حمل و نقل (ای تی اف) اعلام شده بود، دستگیر و روانه زندان اوین گردید.

مددی پس از گذشت ۶۵ روز، در ۱ آبان ۱۳۸۶ در دادرسی انقلاب اسلامی در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب محاکمه گردید. اتهامات نسبت داده شده به وی، «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» اعلام گردید و مددی به ۲ سال زندان تعزیری محکوم گردید. محمود صالحی از فعالین کارگری و سندیکای کارگران خباز، پس از محاکمه به قصد

کاربه‌دستان «دولت امام زمان» از مدت‌ها پیش دور تازه‌ای را در سرکوب جنبش‌های اجتماعی و سیاسی آغاز کرده‌اند. حمله و تعرض به زنان و جوانان تحت طرح گسترش «امنیت اجتماعی» و برخورد با «اراندل و اوپاش»، تهاجم به جنبش دانشجویان و فرستادن خیل دانشجویان ستاره دار به زندان اوین و ممانعت از ادامه تحصیل آنان، سرکوب مطلقان به جرم اعلام خواسته‌های صنفی، دستگیری و تبعید فعالان آنها به شهرستانهای مختلف و اخراج اساتید دانشگاه‌ها شدت بی‌سابقه‌ای یافته است. تعطیل و جلوگیری از انتشار مطبوعات، اعمال فشار و تهدیدهای گسترده و صدور بخشنامه‌های تحدید کننده درمورد چگونگی انتشار اخبار و انتخاب تیرها، انتساب اتهاماتی نظیر کودتای خزنده و اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام به آنان، اعمال سانسور متمرکز و سیستماتیک علیه خبرگزاری‌ها و ایجاد شرایط ناامن و فضای رعب و سرکوب درمیان آنان، گسترش فیلترینگ سایت‌های اینترنتی به گونه‌ای دم‌افزون گسترش یافته است. نقض گسترده و آشکار حقوق شهروندان و افزایش خشونت و ضرب و شتم به صورت رسمی، افزایش اعدام‌ها در ملأ عام و تهاجم علیه ملیت‌ها و اقلیت‌های دینی ابعاد روز افزونی یافته است. یورش و تعرض به کارگران، افزایش اخراج‌ها و بیکارسازی‌های گسترده، رواج قراردادهای موقت، سرکوب اعتصابات و اعتراضات کارگران جهت تحقق خواست‌ها و مطالبات آنان، عدم پرداخت و یا به تعویق انداختن دستمزد و حقوق کارگران (اعتصابات گسترده و مکرر کارگران نیشکر هفت تپه خوزستان با شعار کارگر هفت تپه‌ایم، گرسنه‌ایم، گرسنه‌ایم، دراعتراض به عدم پرداخت و معوق ماندن حقوق و دستمزد کارگران و دیگر خواست‌های کارگری مورد تعرض قرار می‌گیرد)، اخراج و دستگیری فعالین کارگری و ضرب و شتم، زندانی و شکنجه کردن آنان، ربودن و حتی ترور فعالین کارگری (درروزهای گذشته مجید حمیدی فعال کارگری درسنندج مورد ترور قرار گرفت) و... خود نمونه‌هایی از این دست هستند که برشمردن آن سیاه‌ای خواهد بود مثنوی هفتاد من کاغذ.

جنبش طبقه کارگر به دلیل موقعیت و جایگاه و تأثیر آن بر دیگر جنبش‌ها و همچنین تحولات در درون آن، بخصوص در سال‌های اخیر، نظام جمهوری اسلامی و

صفحه ۱۱ <

دوم آنکه، انتساب اتهام «اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» اسم رمز یا تیر خلاصی برای جلوگیری و منجمد کردن مبارزه جنبش‌های اجتماعی در ایران، مانند جنبش زنان، دانشجویان، معلمان، کارگران و... می‌باشد.

نگاهی به احکام صادره از سوی رژیم جمهوری اسلامی در باره فعالین کارگری و رهبران تشکلهای کارگری و بخصوص سندیکای کارگران شرکت واحد، به وضوح بیانگر این نکته است که رژیم اهداف و نقشه‌های گسترده‌ای برای سرکوب خواست‌ها و مطالبات کارگران و گسترش تعرض و تهاجم به آنان را دارد. اما آنچه که «امنیت رژیم» را به خطر انداخته و می‌اندازد و «تبلیغ علیه نظام» نامیده می‌شود، در اساس نتیجه تبعی و بدیهی اهداف و سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی و بخصوص «دولت امام زمان» آن، به عنوان بزرگترین سرمایه‌دار و کارفرمای کشور است. دولتی که وظیفه‌اش تامین امنیت سرمایه و منافع سرمایه‌داران و بخصوص، انتقال هرچه بیشتر بار بحران حاد و مزمن و همه‌جانبه ساختار سرمایه‌داری ایران به دوش کارگران و زحمتکشان است. سیاست‌های تبهکارانه‌ای که حق حیات طبقه کارگر را در ایران مورد تهاجم قرار داده و آنان را به مبارزه مرگ و زندگی کشانده است. آنچه موجب گردیده تا سردمداران رژیم چنان برآشفته و برافروخته گردند و چنین اتهامات سنگینی را متوجه فعالین جنبش کارگری نمایند، باید در دلایل ذیل جستجو کرد و مورد تأکید قرار داد:

اول: اعتراضات و اعتصابات کارگران ایران به وضوح این نکته را روشن می‌سازد که علی‌رغم بی‌حقوقی مطلق کارگران و عدم برخورداری از ابتدایی‌ترین حقوق خود و علی‌رغم سیاست‌ها و راهبردهای رژیم در سرکوب گسترده و سیستماتیک کارگران و بی‌پاسخ گذاشتن مطالبات آنان، این جنبش همچنان در حیات اجتماعی ایران فعال است و تمهیدات رژیم و وزارت کار و امور اجتماعی‌اش برای به بیراهه کشاندن جنبش طبقه کارگر و منجمد کردن مبارزه این طبقه با ناکامی روبرو شده است. مبارزه عیناً جاری این طبقه (علی‌رغم مختصات پراکندگی و عدم برخورداری از تشکل مستقل و عدم سازمان یافتگی)، درسروشت و تحولات جامعه و همچنین در تاثیر متقابل با سایر جنبش‌های اجتماعی، غیرقابل انکار است و از همین رو، مورد سنگین‌ترین و بیشترین تهاجمات و یورش رژیم قرار گرفته است.

دوم: رهبران سندیکای کارگران شرکت واحد همچنان فداکارانه و شجاعانه بر خواست‌ها و مطالبات کارگران سندیکای شرکت واحد پافشاری می‌کنند. برای تحقق این خواست‌ها، نه تنها زندان و شکنجه، تعلیق از کار و اخراج بی‌فایده بوده است، بلکه عملاً وعده و وعیدهای رژیم و کاربه‌دستان آن نتوانسته کارگران را از حمایت و پشتیبانی سندیکا باز دارد و سیاست‌های رژیم با شکست روبرو شده است. سندیکای کارگران شرکت واحد علی‌رغم سرکوب شدید و دستگیر و زندانی کردن رهبران آن، همچنان به عنوان یک تشکل توده‌ای کارگری در میان کارگران و بخصوص کارگران شرکت واحد، از رای‌اعتماد و اعتبار برخوردار است. متقابلاً اما، تشکلهای دست‌ساز دولتی در شرکت واحد مزروی و مورد تنفر کارگران قرار گرفته‌اند.

سوم: مهمترین موضوعی که باعث گردیده تا رژیم از سوی کارگران و تشکل‌های آنان اقدام علیه امنیت‌اش را حس کند، اوضاع فلاکت بار و شرایط دهشتناکی است که خود این نظام در طی ۲۸ سال گذشته و بخصوص از زمان روی کار آمدن احمدی‌نژاد و دولت نظامی - امنیتی‌اش برای مردم و کارگران ایران رقم زده‌اند. جمهوری اسلامی و بخصوص «دولت امام زمان» تلاش ندارد که عامل تعمیق و تشدید بحران‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را از چشم مردم و بخصوص کارگران پنهان بدارند. باید تأکید کرد که تعمیق بحران‌های اقتصادی و نابسامانی‌های گسترده در اقتصاد ایران و وضعیت مردم ایران، اصولاً حاصل تبهکاری جناح‌های مختلف حکومتی برای حفظ منافع خود و حفظ نظام جمهوری بوده است.

با توجه به اتخاذ سیاست‌ها و استراتژی اقتصادی جمهوری اسلامی بر اساس آنچه که طرح «تعديل اقتصادی» و یا «طرح تعديل ساختاری» نامیده می‌شود، از آنجا که اصولاً این استراتژی بر پایه خواست‌ها و تمایلات سرمایه‌داری جهانی و نئولیبرالیسم جهانی تنظیم شده و سمت‌گیری آن

پاسخگویی به ضرورت‌های سرمایه‌داری جهانی و با رهنمودهای بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی (و تی او) است، با توجه به ویژگی‌ها و اولویت‌ها و اهداف برنامه‌های توسعه اقتصادی رژیم و با تأکید بر ویژگی‌ها و راهبردهای برنامه چهارم توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی که بر پایه خصوصی سازی (خودمأمی سازی)، «بازار آزاد و رقابت کامل»، «تجارت آزاد» و «دولت کوچک» است و می‌یابد نقش دولت در اقتصاد کم‌رنگ و محدود و محدودتر شود، در نتیجه، تعرض و تهاجمات گسترده‌ای را در عرصه‌های گوناگون متوجه کارگران و دیگر زحمتکشان خواهد ساخت. از این رو، در عرصه قانونی، قانون کار با اصلاحیه‌های مختلف لغو و فسخ شده و از قانونی اجرائی، به قانونی توصیه‌ای تبدیل می‌شود. اشتغال دائم لغو و اشتغال موقت و قراردادی رواج کامل می‌یابد. کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی در قالب برنامه تغییر ساختاری، برای فراهم کردن محیط امن برای سرمایه‌داران داخلی (خصوصی و دولتی) و خارجی، تعطیل شده و انبوه کارگران بدون برخورداری از بیمه‌های تامین اجتماعی و بازنشستگی و درمان، بیکار شده و خواهند شد. تشکل‌های مستقل کارگری حذف و یا بی‌اثر خواهند شد. «دولت امام زمان» تلاش گسترده‌ای را به‌کار گرفته تا درماندگی و ناتوانی خود را در پاسخ‌گویی به معضل ایجاد اشتغال پنهان سازد و با طرح‌های مختلف از جمله «طرح رفع موانع تولید و سرمایه‌گذاری»، بی‌اعتبار کردن قانون کار و مقرر زدن در روابط کار و حاکم کردن بی‌قانونی و هرج و مرج در مناسبات کار را در جهت ایجاد تسهیلات برای سرمایه و انباشت آن و منافع سرمایه‌داران، گسترش داده است. همچنین در راستای موضوع خصوصی سازی و الزامات پاسخ‌گویی به معضلات دولت به عنوان بزرگترین سرمایه‌دار و بزرگترین کارفرما، تهاجم و تعرض بر حداقل معیشت و سطح زندگی کارگران و مزد و حقوق بگیران را شتاب بی‌سابقه‌ای داده و عملاً حق حیات آنان را انکار می‌کند. «دولت امام زمان» ضمن کاهش حق السهم بیمه سرمایه‌داران و کارفرمایان و همچنین واگذاری اجازه فسخ قرارداد کار به شکل فردی و یا جمعی و به صورت یک جانبه به سرمایه‌دار، کارگران را از حقوق بدیهی بیمه بیکاری و بیمه‌های اجتماعی محروم می‌سازد. بدون تردید، بازتاب و پی‌آمدهای سیاست‌ها و برنامه و راهبردهای رژیم در میان کارگران، چنانچه آنان متشکل، سازمان‌یافته و آگاه گردند، می‌تواند طومار «امنیت نظام» را در هم پیچد.

چهارم: با توجه به ماجراجویی‌های اتمی جمهوری اسلامی و بحران پرونده اتمی ایران و با توجه به شرایط جهانی و منطقه‌ای و گسترش تحریم‌ها علیه ایران و افزایش خطر حمله نظامی به ایران و حتی تلاش قدرت‌های خارجی برای نوعی بدیل‌سازی برای ایران، تقارن و هم‌زمانی گسترش و اوج‌گیری اعتراضات و حرکات کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی با حمله نظامی احتمالی، می‌تواند وجود کل این نظام را به چالش بگیرد. از این رو رژیم جمهوری اسلامی در به اصطلاح طرح‌های پیش‌گیرانه خود می‌کوشد هر صدائی و هر اعتراضی را در همان ابتدای امر خفه کند، از اعتراضات مردم جلوگیری کند و مطالبات و مبارزات آنان را منجمد سازد.

آنچه که در مبارزه طبقه کارگر ایران باید مورد تأکید قرار گیرد این است که طبقه کارگر ایران علی‌رغم همه کوشش‌ها و فداکاری‌ها، کماکان از پراکندگی این جنبش و غیر متشکل بودن و سازمان نیافته و سراسری نبودن آن، رنج می‌برد.

مردم ایران صدور چنین احکامی را در باره فعالین کارگری و رهبران سندیکای شرکت واحد محکوم می‌کنند و ضمن رد این اتهامات، خواستار آزادی بی‌قید و شرط آنان هستند و همانگونه که در زمستان ۸۴ نشان دادند، از سندیکای شرکت واحد و کارگران آن حمایت می‌کنند.

جنبش کارگری می‌تواند با مبارزه متشکل و متحد و سراسری خود رژیم را به عقب نشینی وادارد و آزادی فعالین کارگری و رهبران سندیکا را فراهم سازد. اپوزیسیون چپ، دمکرات و مترقی و همه آنان که برای تحقق خواست‌ها و مطالبات کارگران مبارزه می‌کنند، می‌توانند و باید همگام و همصدا در دفاع از فعالین کارگری و آزادی آنان اقدامات مؤثری را انجام دهند.

گردآوری: احمد آزاد

کمونیسم و مزب کمونیست فرانسه، کدام آینده؟



برای وی بدست آورد. تا جایی در پایان جنگ، بزرگترین نیروی سیاسی متشکل در فرانسه بود و در معادلات سیاسی و بویژه در مسائل اجتماعی، یک نیروی موثر و غیر قابل اجتناب بود. در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال ۱۹۸۲ که برای اولین بار فرانسوا میتران، کاندیدای جبهه چپ برنده شد، نقش حزب کمونیست و آرای وی در نتیجه این انتخابات تاثیر اساسی داشت و حزب سوسیالیست بدون همکاری و مشارکت حزب کمونیست، هرگز نمی‌توانست به چنین پیروزی‌ای دست یابد.

اما از این زمان به بعد محبوبیت حزب کمونیست به تدریج کاهش یافت و آراء آنها از انتخاباتی تا انتخابات بعدی کاهش می‌یافت تا جایی که در آخرین انتخابات در سال گذشته، تنها موفق به کسب کمتر از ۲ درصد آرا شدند و در انتخابات مجلس برای اولین بار تعداد نمایندگانشان به زیر بیست نفر رسید و از داشتن یک گروه پارلمانی مستقل محروم شدند. همچنین به تدریج و در سالهای اخیر، با شکست در انتخابات محلی، بسیاری از شهرداری‌ها و شوراهای محلی را از دست دادند. چرا چنین شد؟ پاسخ‌ها متفاوت است.

«ژان ژاک کرمن»، عضو کمیته ملی حزب کمونیست در این باره می‌گوید: «چپ فرانسه، بیمار یک حزب کمونیست مریض است. وقتی حزب کمونیست خوب باشد، چپ هم خوب است و هر زمان که حزب کمونیست نباشد، سوسیال دموکراسی مستقیماً به سمت راست می‌رود. این «کمونیسم» نیست که در دل مشکل کنونی ما مورد سوال است. بلکه خط سیاسی است که در طول سی سال گذشته دنبال کرده‌ایم. در سال ۱۹۷۶، در کنگره ۲۲، چرخش صورت گرفت. لازم بود تا برای خروج از استالینیزم فرانسوی چرخشی صورت می‌گرفت. اما ما برای خروج «در» راست را انتخاب کردیم بجای آن که از «در» چپ خارج شویم. قبول داریم که «دیکتاتوری پرولتاریا» لغت جالبی نیست اما هیچگاه این موضوع برای مارکس یا لنین به معنی نفی دموکراسی نبود. برعکس برای استالین چنین بود. ما بر پایه یک تئوری استالینی استدلال کردیم تا یک تئوری پایه‌ای مارکس را رد کنیم. دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل دیکتاتوری بورژوازی است و امروز ما در

کنگره آینده حزب کمونیست فرانسه (سال ۲۰۰۸) در پیش است و شکست سخت چپ و بویژه کمونیست‌های فرانسه در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، اعضاء حزب را به فکر واداشته و سوالات بسیاری درباره آینده این حزب در فرانسه را پیش کشیده است. پرسش‌ها بسیار است و از جمله: چگونه می‌توان به پروژه آلترناتیو چپ اعتماد جلب کرد؟ چگونه می‌توان از دام سیستم دو حزبی پرهیز کرد؟ چگونه می‌توان با سلطه سرمایه داری مالی و جهانی مبارزه کرد؟ چگونه می‌توان یک جنبش توده‌ای برای تغییرات پایه‌ای و عمیق بوجود آورد؟ و یا، آیا باید حزب را تغییر داد یا تغییر حزب داد؟ به کمونیسم رجوع کرد یا از آن دور شد؟ ... پاسخ‌ها یقیناً بسیار متفاوت خواهد بود.

برای شنیدن پاسخ‌ها، حزب کمونیست جلساتی را برای بحث و گفتگو بین اعضاء و برخی مسئولین حزبی سازمان داده است. چهارشنبه هفتم نوامبر در یک جلسه عمومی چند تن از مسئولین حزب نظرات خود را درباره این سوالات و وضعیت کنونی حزب کمونیست و آینده آن بیان کردند.

«دانیل سیررا» عضو کمیته ملی حزب کمونیست (کمیته مرکزی) در ارائه بیانی از وضعیت می‌گوید: «چگونه این حزب، که ۸۸ سالگی خود را پشت سر خواهد گذاشت، که دهها هزار عضو در صفوف خود دارد، سیزده هزار نماینده منتخب، یک گروه پارلمانی در سنا، ریاست یک گروه پارلمانی در مجلس اروپا، بسیاری از مسئولان سندکایی در صفوف این حزب فعال هستند و یک روزنامه ملی دارد، نتوانسته است بیشتر از هفتصد هزار رای در انتخابات ریاست جمهوری اخیر بدست آورد؟ چیزی در حدود جمعیت مردمی که برای جشن اومانیت می‌آیند. پاسخ ما به شیوه تدارک‌کنگره آینده پس از «واترلو»ی انتخاباتی اخیر اهمیت اساسی دارد.»

واقعیت غیر قابل انکار این است که حزب کمونیست فرانسه در طول سه دهه گذشته از یک حزب نیرومند و موثر در صحنه سیاسی-اجتماعی فرانسه به یک حزب محدود، کوچک و با تاثیرات اندک تبدیل شده است. این حزب علیرغم آن که تا سالها در صف احزاب برادر باقی ماند، ولی مبارزه جدی و تاریخی‌اش با فاشیست‌ها در دوران اشغال فرانسه در جنگ جهانی دوم، اعتبار و احترام بسیاری را

دیکتاتوری بورژوازی قرار داریم. برای مردم، دیکتاتوری پرولتاریا بزرگترین دموکراسی را به همراه دارد در حالیکه از استنمار فرد از فرد جلوگیری خواهد کرد. بدین گونه بود که ما بسیاری از اصول پایه مارکسیسم را نادیده گرفتیم و به تدریج از مارکسیسم تئوری‌ای ساختیم در میان دیگر تئوری‌ها».

برای «روژه مارتل»، تاریخ دان، سردبیر مجله «نگاه‌ها» (Regards) و عضو کمیته ملی حزب کمونیست فرانسه، پاسخ متفاوت است. وی می‌گوید: «اکنون بیش از سی سال است که ما در عرصه‌های مختلف تلاش می‌کنیم، اگر چه درهم ریخته و بی‌نظم، ولی به هر حال تلاش کرده‌ایم. خطوط سیاسی متفاوتی را دنبال کردیم، از رقابت با حزب سوسیالیست تا اتحاد با این حزب. ما مسیرهای متفاوتی را امتحان کردیم، تحولات داخلی را آزمودیم، ولی هیچ‌یک از آنها از سقوط ما جلوگیری نکرد. اگر ما موفق نشدیم و اگر همچنان عقب می‌رویم، تنها ناشی از این است که فرمی که کمونیسم قرن بیستم برای خود انتخاب کرد، که خود از دل انقلاب بلشویکی منتج شده بود، به پایان دوران رشد خود رسیده بود. اگر ما ناموفق بودیم، تنها به این دلیل بود که هر پیشرفتی را در کالبد موجود به کار می‌گرفتیم. حتی دیگر کافی نیست که با تغییر آن، نگاهش داریم. ما به چنان نقطه ضعیفی رسیده‌ایم که نخواهیم توانست در مسائل موجود در سطح ملی و اروپایی نقشی بازی کنیم. زمانی که یک نیروی سیاسی علیرغم هر آنچه کند و هر آنچه گوید، نتواند از نزول دائمی خود جلوگیری کند، یقیناً چیزی عمیق‌تر از فرم، محتوی و استدلالات وی عمل می‌کند. یک نارسایی بین آن فرم سیاسی که تاریخا شکل گرفته و کارآیی‌اش با جامعه‌ای که متحول شده وجود دارد. این آن چیزی است که ما امروز با آن مواجهیم.»

پاسخ «کهن‌پاتریس‌سأت» مدیر d'Espace Marx و عضو کمیته ملی حزب کمونیست فرانسه با دو پاسخ بالا تفاوت‌هایی دارد. وی معتقد است که: < صفحه ۱۴



ساختمان مرکزی حزب کمونیست فرانسه - پاریس

صفحه ۱۳ <

«سومین شکست انتخاباتی پی‌درپی چپ و بویژه شکست جدید حزب کمونیست پس از شکست انتخاباتی سال ۲۰۰۲ و تداوم سی ساله افول دائمی حزب، نشان از یک بحران پایدار دارد. سندیکالیزم نیز با مشکلاتی مواجه است و غالب مبارزات اجتماعی که از سال ۱۹۹۵ صورت گرفته، جز در یک مورد، هیچکدام با موفقیتی همراه نبوده است. این مشکلات فقط مربوط به فرانسه نیست، بلکه در اروپا و در تمام جهان وجود دارد. بسیاری از احزاب کمونیست ناپدید شده و یا بسیار ضعیف شده‌اند. ما نمی‌توانیم تنها با انتقاد از خود، خودمان این مشکل را حل کنیم. ما در مقابل یک بحران جهانی قرار داریم. چپ نمی‌تواند در مقابل نیروی سرمایه‌داری، پروژه‌های آلترناتیوی که مردم را به حرکت درآورد، ارائه کند. آیا به این معنی است که جامعه به سمت راست روی آورده و این به بحران چپ دامن زده است؟ نوعی عقب‌گرد فکری را می‌توان دید، رشد بیگانه‌ستیزی، سلطه جویی، فردگرایی و... دیده می‌شود. اما همان جامعه‌ای که سرکوزی را انتخاب می‌کند، همچنان دلبستگی خود به خدمات عمومی دولتی و «نه» به قانون اساسی لیبرالی اروپا را هم نشان می‌دهد. مسئله در مردم نیست، بلکه در ناتوانی نیروی چپ و از جمله حزب کمونیست فرانسه برای ارائه یک آلترناتیو است.»

اگر چه در گزارش منتشره از این جلسه در روزنامه اومانیته جمعه ۱۰ نوامبر ۲۰۰۷، پاسخ‌های روشن‌تر از این موارد به دلایل افول تدریجی حزب کمونیست فرانسه، دیده نمی‌شود، ولی در همین پاسخ‌ها هم می‌توان تفاوت در ارزیابی‌ها را دید. اگر یکی عامل اصلی افول حزب را در عدول از اصول مارکسیسم ارزیابی می‌کند و طبعاً از این زاویه گردش به راست سیاست‌های حزب کمونیست فرانسه را عامل جدا شدن بدنه حزبی می‌شناسد، دیگری بحران عمومی چپ در جهان را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد. به هر حال به نظر نمی‌رسد که تنها یک جواب بتواند توضیح‌گر وضعیت کنونی حزب کمونیست باشد، بلکه یقیناً جنبه‌هایی از هریک از این ارزیابی‌ها واقعی و درخور توجه است. «کهن پاتریس سات» در نگاه به آینده می‌گوید: «این ناتوانی ما در ارائه یک آلترناتیو از چیست؟ در جهانی که سرمایه‌داری مالی، نظامی و جهانی شده مسلط است، چگونه می‌توان ارزش‌های چپ را زنده نگه داشت؟ چگونه می‌توان یک پروژه پیشرفت انسانی - اجتماعی را پیش‌برد؟ این چالش بزرگی است و هیچگاه از دهه سی به این سو چپ تا این حد متفرق نبوده است. فکر عبور از سرمایه‌داری تا مدت‌ها فکر عمومی همه چپ‌ها بود. از ۱۹۸۳، حزب سوسیالیست به تدریج به سمت لیبرالیزم گرایش پیدا کرد و شکافی نظری با حزب کمونیست پدیدار شد. چه راه‌هایی داریم؟ اولاً باید بر روی یک پروژه سیاسی کار کنیم. یک پروسه تدارک و یک نبرد برای فتح قله ایدئولوژیک، پیشروی ما است. دوم آن که باید تلاش کنیم تا شکافی که بین واقعیت حزب کمونیست و آن گونه که مردم آن را در ذهن دارند، پرکنیم. یکی از دلایل این شکاف چیزی است که من آن را «چمدان سرب» نام نهاده‌ام. ما به آنچه که در قرن بیستم ساخته شد و خود را کمونیسم نامید، چسبیده‌ایم. چرا که حتی پس از محکوم کردن «استالینیزم» و افشای اشتباهات «سوسیالیسم واقعا موجود»، ما یک رفتار دوگانه نسبت به این رژیم‌ها داشتیم. بطور مثال، ما «بیان عمومی مثبت» را فرموله کردیم. سومین راهکار بر روی یک اجماع سیاسی است. «برنامه مشترک»، «گردآوری اجتماعی اکثریت»، «چپ کثرت‌گرا»، «تجمع ضد لیبرالیسم»، همه این تلاش‌ها ناموفق بوده است. باید از آنها درس گرفت. اما نباید بچه را با آب حمام به دور ریخت. چه کسانی را جمع کنیم؟ باید علامتی فرستاد، هدفی را تعیین و گفتگو را آغاز کرد، با جامعه و با نیروهایی که می‌خواهند کار کنند. موتور این اجماع باید پروژه‌ای باشد که به شکل‌گیری یک اکثریت کمک کند.»

«روژه مارتل» در این باره می‌گوید: «تنها راه، ساختن یک دینامیزم سیاسی در جهت «چپ» است. دینامیزمی که بتواند با سرمایه‌داری مالی مقابله کرده و پیشرفت انسانی را در محور تلاش‌های جامعه قرار دهد. چگونه می‌توان چنین دینامیزمی را ساخت؟ آیا حزب کمونیست

می‌تواند این کار را انجام دهد؟ یقیناً، چرا که حزب کمونیست بیش از همیشه مدرن و پیشرو است، درحالی که کمونیسم امروز در پائین‌ترین حد محبوبیت خود قرار دارد. آیا تشکل کمونیستی لازم است؟ آری، چرا که هیچ ایده‌ای بدون موتور پیشبرنده، به عمل در نخواهد آمد. آیا این سازماندهی، باید بازتولید همین مورد موجود باشد؟ نه، از سال ۱۸۴۸ کمونیسم سیاسی تنها یک فرم سازمانی نداشته است. «حزب کمونیست» که مارکس و انگلس از آن صحبت به میان می‌آوردند، ربط چندانی با «حزب کمونیست»ی که ما در قرن بیستم به آن خو گرفته‌ایم ندارد. باید تشکیلات کمونیستی باشد ولی نه الزاماً در منطق ساختار عمودی و هیرارشیکی که متعلق بود به حزب بلشویک، چرا که طرح انقلاب نمی‌تواند همچون آن زمان باشد. برای ایجاد یک نیروی سیاسی در مقابل راست و در رقابت با سوسیال لیبرالیزم، باید تمام نیروهایی که گاهی از حزب کمونیست هم عبور می‌کنند را گردهم آورد. چگونه؟ دو فرض وجود دارد. تنوع نیروهای منتقد خواهان تغییر جامعه به حدی است که نمی‌توان آنها را در یک فرم سیاسی که سازنده یک حزب است، جمع کرد. در نتیجه باید به سمت ساختن جبهه‌ای رفت که چارچوب معینی داشته باشد و برای بلندمدت شکل گیرد. فرض دوم بر این است که از نظر سیاسی و اعتبار، امکان ایجاد یک ساختار سیاسی از نوع حزبی وجود دارد. در این حالت یک نیروی سیاسی واحد ساخته خواهد شد که در آن گرایش‌های مختلف با محدوده عمل آزاد و ترکیب کمونیستی گردهم خواهند آمد. به نظر من دومین فرض از کارآئی بیشتری برخوردار خواهد بود و توان بیشتری برای تغییر این وضعیت «دو حزبی» را خواهد داشت. اما بیش از هر چیز آغاز به ایجاد یک نیروی سیاسی پایدار، به هر صورت که امکان پذیر است، باید در دستور کار قرار گیرد.»

«دانیل سیررا» می‌گوید: «در فرانسه و در طول تاریخ وقایع و تحولات اجتماعی بزرگ همیشه از همزیستی نیروی سیاسی با جنبش اجتماعی حاصل شده است. تنها ساختن یک حزب جدید کافی نیست، بلکه باید حزبی متفاوت باشد. بحث بر سر این نیست که چه کسی بیشتر چپ است، بلکه کدام نیروی سیاسی می‌تواند جواب‌های واقعی به نیاز مردم بدهد. بحث بر سر چرایی حزب کمونیست متکی است، بر نگاه ما به چگونگی تغییر جامعه. چنین نگاهی نمی‌تواند از دل یک برنامه یا یک نمونه موجود حاصل شود، بلکه تنها از ظرفیت‌هایش در تحکیم خود همچون محرک در جنبش‌های اجتماعی می‌تواند شکل گیرد.»

در مقابل ایده ایجاد یک حزب جدید، «نیکولا مرشان» عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست می‌گوید: «ما باید از فضای شکست خارج شویم. ما به دنبال شکست «شوروی» فلج شدیم. ما در پیشبرد یک تحلیل عمیق و ایده کمونیسم برای قرن بیست و یکم ناتوان بودیم. چیزی به نام شکست کمونیسم وجود ندارد. چیزی به نام جامعه کمونیستی وجود نداشت. اما کمونیسم در یک عرصه شکست خورد و ما را نیز بی‌نصیب نگذاشت. ... برخی از رهبران حزب معتقدند که دوران کنگره «تور» (کنگره موسس حزب کمونیست فرانسه) به پایان رسیده است. آنها بر این باورند که باید در جهت ایجاد یک نیروی جدید سیاسی متشکل از ما و چپ‌های حزب سوسیالیست و تروتسکیست‌ها تلاش کرد. برای خروج از بحران کنونی، آلترناتیو ما نوآوری عمیق در حزب، ساختار، سبک کار و انقلابی در فرهنگ درونی ما است و نه ساختن یک حزب دیگر.»

برخی دیگر از رهبران و مسئولین حزبی نیز با ایده ایجاد یک حزب جدید چپ مخالفت کرده و آن را قبل از هر چیز، گام اصلی در انحلال حزب کمونیست فرانسه می‌دانند.

کمونیست‌ها، چه در فرانسه و چه در هر نقطه جهان نیاز به بازنگری در گذشته خود و راه طی شده دارند. سوسیالیسم یک افسانه انسان دوستانه نیست، بلکه تنها پاسخ ممکن در مقابل سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و پایان بخشیدن به استثمار انسان‌ها و بی‌عدالتی موجود در جهان است. راهی جز ادامه مبارزه نیست.

این بحث‌ها ادامه خواهد یافت. □

جغرافیای سیاسی آمریکا تغییر می کند

برگردان ناهید جعفرپور - Werner Biermann & Arno Kloenne

جغرافیای سیاسی به عنوان طرز تفکری علمی، غالباً در رابطه با طرح های نازیسم برای رهبریت بر جهان طرح می شود و در گفتگوهای تئوری - سیاسی کنونی، به آن به عنوان مسئله ای غیر متداول و کهنه نگریسته می شود. در حالیکه آنطور که پیداست، عنصر مرکزی جغرافیای سیاسی، یعنی تسلط بر محیط به عنوان پیش شرط رهبریت، عمیقاً در سیاست خارجی آمریکا ریشه دارد.

در اینجا باید بار دیگر تئوری دومینو را به یاد بیاوریم که در سال ۱۹۵۴ آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا آن را چنین فرموله می کند: «کشورهائی چون کره و ویتنام جنوبی از آنجا که از دست دادنشان به طور اتوماتیک منافع آمریکا را در آسیا (ژاپن، فلپین، اندونزی) به خطر می اندازد، در هر صورتی باید تحت نفوذ و قدرت آمریکا نگاه داشته شوند».

با وجود اینکه جنگ سرد آمریکا در مرحله نخست بر علیه دولت های سوسیالیستی انجام گرفت، اما انگیزه مهم دیگر آمریکا، کنترل ذخایر نفتی خاورمیانه در جهت پیشبرد منافع رهبریتش بر جهان بود. برنامه ترومن، آیزنهاور و کارتر همواره همین انگیزه را دنبال می کرد. چنین انگیزه ای برای جنوب آفریقا هم صادق است. مجموعه دولت های آمریکا بعد از جنگ با چشم داشت به مواد اولیه ای که برای منافع استراتژیک آنها مهم بود، رژیم های نژاد پرست آفریقا جنوبی را پشتیبانی می نمودند.

فروپاشی شوروی به رهبران سیاسی واشنگتن این شانس را داد که سیاست جهانی افسارگسیخته خود را در مقایسه با شرایط قبل از فروپاشی با ریسک بسیار پائین تری پیاده نمایند و از سال های نود به بعد، به بنای موقعیت استراتژیک خود بپردازند. یازده سپتامبر به توسعه این هدف شدت فراوان داد. این خواست عیان، یعنی توسل به خشونت برای رسیدن به اهداف و زیر پا گذاشتن حقوق ملت ها، خود را در منطوق حمله تهاجمی و ماجراهای اوائل سال دوهزار و شش و استراتژی جدید نظامی آمریکا نشان داد.

در مرکز فعالیت های آمریکا، کنترل مرزهای حاشیه به اصطلاح کشورهای محوری اروپا و آسیا قرار دارد. این کشورها شامل اروپا، خاورمیانه و نزدیک و کشورهای اطراف پاسفیک است. برژینسکی متفکر جغرافیای سیاسی می گوید: «آنچه که به اروپای غربی مربوط می شود آن است که این منطقه تحت کنترل آمریکا قرار دارد و یا در حال حاضر

از اهمیت چندانی برخوردار نیست. همچنین این مسئله که گویا ایالات متحده آمریکا قصد دارد در اروپای شرقی یک سیستم دفاعی موشکی نصب کند تا با این اقدام خود نقشه های اتحادیه اروپا را خنثی نماید، در این قضیه چیزی را تغییر نخواهد داد».

در پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا در حالی که قدرت اقتصادی اش در حال سقوط بود، در مقابل رقابت رو به رشد اتحادیه اروپا و آسیای شرقی به عنوان بلوکی اقتصادی قرار گرفت. حملات نظامی ارتش آمریکا در سال های نود (۱۹۹۱ به عراق، ۱۹۹۹ به یوگسلاوی) در واقع با این تصور انجام گرفت که از این طریق رقابت اقتصادی را به عقب نشینی وادار نماید و درهای این کشورها را به روی بازار اقتصادی بگشاید و همچنین کشورهائی را که سابقاً زیر چتر پیمان ورشو بودند، به خود وابسته کند.

در نتیجه این حملات، یک خط کمربندی از پایگاه های نظامی، در مناطق مهم استراتژیک شکل گرفت. این پایگاه های جدید از این رو به وجود نیامدند که از نیروهای نظامی آمریکائی محافظت نمایند، بلکه بنای این پایگاه ها ابزاری مهم برای سیاست دخالتگری آمریکا بود. هدف آمریکا این بود و هست که از برتری نظامی اش استفاده نماید تا در این منطقه بلوک دلاری را تقویت کند و بدینوسیله محدوده ارزی خود را در مقابل یورو و ین گسترش دهد و همچنین از این طریق منافع جدیدی را برای «مجموعه وال استریت» و سرمایه مالی آمریکا به دست آورد.

آمریکا همین اواخر پایگاه هائی را بنا نموده است که از بوسنی تا گرجستان و از آذربایجان تا قرقیزستان در مسیر خط کمربندی بالکان - پاکستان گسترش می یابد. این مسئله بیانگر این است که ایالات متحده آمریکا موفق شده است در میان کشورهای رابط اتحادیه اروپا و روسیه و چین نواری به وجود آورد و به موقع همچنین پست های کنترلی میان این مناطق ایجاد نماید تا بدینوسیله اتحادیه اروپا را ایزوله سازد. انگیزه دیگر آمریکا کاملاً روشن است. آنهم کنترل بیشتر برچاه های نفت در خاورمیانه است. آمریکا در حال حاضر تنها بخش کوچکی از نیاز نفتی خود را از خاورمیانه وارد می کند. لذا در این منطقه از طریق حضور نظامی و کنترل تولید نفت و ترانسپورت آن، نفوذ و تسلط خود را بر تامین انرژی (به لحاظ اقتصادی) مهمترین رقباي خود به نمایش می گذارد. از سوی دیگر از دید دراز مدت، منطقه خلیج فارس و همچنین عراق بی شک به عنوان

رزرو تامین نیازهای انرژی آمریکا بسیار جذابیت دارد و مهم است.

حمله به عراق واشنگتن را به این هدف نزدیکتر نمود. در ۱۹ آوریل ۲۰۰۳ در واقع در نقطه اوج دومین جنگ عراق، روزنامه نیویورک تایمز در سرمقاله خود گزارشی را در باره اهداف دراز مدت نظامی آمریکا علنی نمود. موضوع برسر سه پایگاه نظامی بود که می بایست از سوی دولتی که در عراق بر سر کار می آمد، برای استفاده همیشگی در اختیار آمریکا قرار گیرد. طبق اطلاعات پنتاگون، این پایگاه ها می بایست کمک کنند تا نفوذ آمریکا در قلب این منطقه نقش بندد.

تلاش های متمرکز دیپلماتیک و نظامی ای انجام شدند تا این امکان را به ارتش آمریکا بدهند که از کشورهای سابقاً کمونیستی بلوک شرق وارد عمل شود و از دریای مدیترانه بگذرد و از مجموعه خاورمیانه و شاخ آفریقا و آسیای مرکزی گذشته و تا پیرامون روسیه و تا بنادر پاکستان در دریای هند پیش رود. این مناطق آنچنان زیر نفوذ غرب قرار گرفته اند که در چندین نسل گذشته بی سابقه بوده است.^(۱)

چین و روسیه مورد هدف

در حال حاضر آمریکا ۵ پایگاه بزرگ نظامی در عراق مستقر نموده است. در واقع موضوع بر سر پایگاه هائی است که هر کدام تا ۲۰۰۰ سرباز را سازماندهی می کنند. افزون بر این، «کمپ ویکتوری» یعنی فرودگاه بین المللی سابق بغداد هم کماکان وجود دارد که البته هنوز مشخص نیست که آمریکا در آینده چه استفاده ای می خواهد از این پایگاه بکند. و بلاخره، آمریکا مجموعه سفارتخانه بزرگی را در پایتخت عراق در دست ساخت دارد: یک میلیارد دلاری که برای این کار مقرر گشته است مطمئناً تنها برای رفاه دیپلمات های آمریکائی نخواهد بود بلکه بنظر می رسد که آنها با ساخت این سفارتخانه عظیم قصد دارند سازمان امنیت سری بزرگی را به وجود آورند.

متخصصان استراتژی جغرافیائی، افغانستان را به عنوان نقطه مرکزی آسیای جنوبی، خاورمیانه و آسیای مرکزی ارزش گذاری می کنند. ایالات متحده آمریکا موفق شد از طریق حمله نظامی جنگی، جا پای خود را در این منطقه محکم نماید و همزمان، پایگاه هائی در کشورهای ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و پاکستان بوجود آورد. همچنین در اینجا کنترل ذخایر گاز و نفت دریای خزر انگیزه اقتصادی مهمی هستند.

دو پایگاه هوائی در قندهار و یکی دیگر از شهرهای افغانستان در سال ۲۰۰۵ با هزینه ۱۰۰ میلیون دلار توسط آمریکامدرنیزه شدند. در همان سال بنای پایگاه جدید دیگری در نزدیکی هرات که هم مرز ایران است آغاز گشت. از این پایگاه هوائی می توان به هدف هائی در ایران سریعاً دست یافت. < صفحه ۱۶

صفحه ۱۵ <

در ماه سپتامبر ۲۰۰۱ دولت بوش از اسلام کاریموف رئیس جمهور ازبکستان خواست که اجازه استفاده از پایگاه هوایی سابق شوروی در نزدیکی مرز افغانستان را به آمریکا بدهد. چند هفته بعد هر دو این دولت‌ها پیمانی را امضا نمودند که به آمریکا حق استفاده از بسیاری از پایگاه‌ها را می‌داد. آمریکا در مقابل موظف شد که امنیت ازبکستان را تامین نماید. در دسامبر ۲۰۰۱ دولت تاجیکستان اعلام نمود که تاسیسات نیروی هوایی خود را در اختیار آمریکا قرار خواهد داد. در همان ماه دولت‌های آمریکا و قرقیزستان قراردادی را برای ساختن پایگاهی در بیشکک امضا نمودند.

البته استفاده از این شهرک‌های نظامی محدود است زیرا که این پایگاه‌ها از توانائی لازم برای عملکرد تسلیحات هوایی آمریکا که شامل هواپیماها، بمب افکن‌های دوربرد و هواپیماهای مخصوص سوخت رسانی در هوا و... می باشد برخوردار نیستند. البته از این پایگاه‌ها تا کنون در عملیات هوایی جنگ افغانستان استفاده نشده است، بلکه ارزش این پایگاه‌ها بیشتر از این بابت است که آمریکا مرزهای به طرف روسیه و چین را تحت کنترل دارد. مثلاً مرکز آزمایشات اتمی چین در سین کیانگ دقیقاً در مسیر جت‌های جنگی آمریکائی قرار گرفته است.



حضور نظامی آمریکا در منطقه همچنین منافع کنسرن‌های آمریکائی را در تاراج ذخایر نفتی تامین می‌کند. آنها همچون گذشته، به پشتیبانی متحدی قوی نیازمندند. استخراج نفت و ترانسپورت آن برعکس صنعتی شدن احتیاجی به تقسیم کارهای عمیق اجتماعی ندارد ولی ایجاد سرمایه کلان می‌کند. سهیم شدن در استخراج نفت برای رهبران برگزیده رفاه کامل به همراه می‌آورد زیرا که آنان هم چون رهبران مناطق نفتی عربی، این سرمایه‌ها را با مردم خود تنها در بعد بسیار کمی تقسیم می‌کنند. از این رو منافع بزرگ اقتصادی‌ای برای صاحبان قدرت وجود دارد که همکاری همیشگی با ایالات متحده آمریکا و هم چنین سایر قدرت‌های بزرگ دیگر داشته باشند.^(۲)

گسترش حضور نظامی ایالات متحده آمریکا این هدف را تامین می‌کند که مناسبات قدرت موجود در اقتصاد جهان به نفع آمریکا تثبیت شود و همزمان بازوی نظامی رقباتی چون بلوک اقتصادی اتحادیه اروپا و آسیای شرقی ساکت نگاه داشته شوند. در جنگ بر علیه تروریسم هم موضوع بر سر این است که مخالفت‌های موجود بر علیه مدل جهانی آمریکا را حذف نمایند. دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در تاریخ ۵ ژوئن ۲۰۰۱ در دیدار از لشکر آمریکا در کوزوو می‌گوید: «چه مقدار باید برای نیروی نظامی هزینه کنیم؟ به نظر من نباید ما هزینه‌ای برایش بپردازیم بلکه باید بیشتر برایش سرمایه‌گذاری کنیم. مردان و زنان نیروهای نظامی ما، قدرت اقتصادی ما را از ما نمی‌گیرند بلکه از

آن پشتیبانی می‌کنند. آنها فشاری برای اقتصاد ما نیستند بلکه بر عکس، آنها بستری تعیین کننده برای رشد ما می‌باشند».

سیاست نظامی آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از نو طرح ریزی شده بود. اما در نتیجه واقعه ۱۱ سپتامبر خیلی سریع به اجرا درآمد. جرج بوش سیاست نظامی را در اول ماه یونی ۲۰۰۲ معرفی نمود که در واقع چیزی جز به‌روز کردن سیاست نظامی رژیم قبلی‌اش نبود که ویلیام کلینگتون در سال ۱۹۹۳ به همراه پنتاگون بوجود آورد و یک سال بعد آنرا به نام «استراتژی امنیت ملی»^(۳) معرفی نمود. ایالات متحده آمریکا می‌بایست در مقابل تهدیدات گروه‌های تروریستی بین‌المللی و یا دولت‌هایی که این تروریسم را پشتیبانی می‌نمودند بایستد. به این مجموعه همچنین کشورهای با ابزار کشتار جمعی اضافه می‌شدند. از این روی می‌بایست به موقع، جنگ در کشورهای دشمنان احتمالی آغاز گردد. از این روی بوش آنچه را که رامسفلد وزیر دفاع آنزمان آمریکا فرموله نموده بود در سخنرانی اش در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۲ در «دانشگاه دفاع ملی» واشنگتن بیان نمود: «دفاع از ایالات متحده آمریکا احتیاج به پیشگیری، دفاع از خود و بعضی از اوقات به موقع حمله کردن دارد». وی همچنین در ششم ژوئن ۲۰۰۲ در جلسه وزرای دفاع ناتو اضافه نمود که: «تنها راه دفاع بر علیه تروریسم این است که شبکه‌های جهانی آنرا پیدا نمود و با آنها همان کاری را نمود که آمریکا در افغانستان کرد».

این اعلام موضع رئیس جمهور و وزرا در واقع توصیه اسناد: «Nuclear Posture Review»^(۴) است که در سال ۲۰۰۲ از سوی ژنرال‌ها و شورای امنیت ملی آمریکا برای سیاست نظامی آمریکا تنظیم گشت. در واقع در اینجا برای برگشت مدل ایجاد ترس و وحشتی که سال‌ها در زمان جنگ سرد در مقابل مخالفان به کار گرفته می‌شد، هورا کشیده می‌شود. از دید این اسناد، ایالات متحده آمریکا سه توانائی مهم دارد که توسط آن ایجاد ترس و وحشت می‌کند: اولین توانائی آمریکا در موشک‌ها، بمب‌های استراتژیک و تسلیحات اتمی‌اش قرار دارد و دومین توانائی آمریکا قدرت دفاع از حملاتی است که به خود آمریکا می‌شود: در اینجا نقش پوششی موشک‌های دفاعی بسیار برجسته است. توانائی سوم آمریکا در زیرساختارهایش است که می‌توان توسط آن از حملاتی چون یازده سپتامبر به طور موفقیت آمیز جلوگیری نمود. برنامه جدید نظامی آمریکا نظریه تاکنونی در رابطه با استفاده از تسلیحات اتمی را مورد سؤال قرار می‌دهد. در واقع این ایجاد ترس و وحشت در رابطه با مورد غیر احتمالی حمله شدید به منافع حیاتی آمریکا که می‌تواند موجودیت آمریکا را به نابودی بکشاند است. اما آمریکا تلاش می‌کند قدرت نظامی اتمی خود را آنچنان انعطاف پذیر سازد که توسط آن بتواند امکانات انهدامی معمولی بر علیه دشمنان غیر دولتی و «دولت‌های شرور» را به دست آورد.

منطق «جنگ طولانی مدت»

تصویر دشمنان جهانی دولت آمریکا، مخالفان قدرتمندی چون روسیه و چین را دربر می‌گیرد. دشمنانی که آمریکا نمی‌تواند با ابزار معمولی آنها را به زانو درآورد: از این روی برای اینکه آنها را در حالت کیش - مات نگاه دارد، از توانائی‌های اتمی خود که در زمان جنگ سرد پی ریزی شد استفاده می‌کند. چتر موشک‌های دفاعی می‌بایست قدرت تهاجمی آمریکا را آنچنان بالا برند که این دو دولت هم در مقابل خواسته‌های آمریکا به زانو درآیند و یا همواره خود را در معرض خطر و نابودی احساس نمایند.

در مقابل دولت‌هایی که در برابر نظم جهانی‌ای که آمریکا دیکته می‌کند ایستادگی می‌کنند، استفاده از حمله اتمی مجاز است. زیرا که این حملات اتمی سریع‌تر به نتیجه می‌رسند و ریسک خطر برای بخش خودی را کاهش می‌دهند. < صفحه ۲۱

نہوا کنندگان جنگ، در عراق چه می گذرد؟

پشت صحنه وبلاگ‌های عراق اشغالی

برگردان ناهید جعفرپور _ Andrea Bistrich

در دوران جنگ گزارش می‌دهد. وی در اولین نوشته‌اش آورده است که: «من زنی هستم از عراق و ۲۵ سال سن دارم. من جنگ را از سر گذراندم و زنده ماندم. این تمام آن چیزی است که شما باید بدانید و در حقیقت مهمترین مسئله هم همین است.

نگاهی به چند وبلاگ

نام: محمد، ۲۵ ساله، متاهل، دندانپزشک در بغداد، از ۲۰۰۵ وبلاگ دارد: «iraqis.blogspot.com»

ساعت ۲ صبح ۴ نوامبر: امروز بعد از حمله ارتش آمریکا یکی از دوستان خوبم دستگیر شد. او و عده‌ای از جوانان در ناحیه شهری المنصور دستگیر گردیدند. آنها (آمریکائی‌ها) در ابتدا به این مردان جوان مشکوک می‌شوند که گویا در پشت ماجرای حمله به آمریکائی‌ها قرار دارند. اما من حداقل دوست خودم را می‌شناسم. او اینکاره نیست و دانشجوی دندانپزشکی است و تنها چیزی که می‌خواهد، پایان‌نامه تحصیلی‌اش است. لطفاً اگر می‌توانید کمک کنید. چهار روز است که وی دستگیر شده است و خانواده‌اش از وی خبری ندارند. ما حداقل می‌خواهیم بدانیم که آیا حال او خوب است؟ کجاست و چه بر سر او آمده است؟

شنبه سوم نوامبر: من به گذشته فکر می‌کنم که چگونه زندگی را می‌گذرانیم و حال چگونه زندگی می‌کنیم؟ شاید عجیب باشد که پسری ۲۵ ساله به دوران خوب گذشته فکر کند. معمولاً این کار مسن‌ترها است. ولی در عراق جوانان دقیقاً چون جوانان کشورهای دیگر فکر نمی‌کنند. من در این باره خیلی فکر کرده‌ام که چه می‌شد اگر این جنگ وجود نداشت. من حالا چه می‌کردم؟ الان ساعت ۸ شب است. احتمالاً من حالا در کلینیک بودم و شاید هم با همسرم در خیابان‌های زیبای بغداد گردش می‌کردم. حداقل می‌توانستم در کلوپ ال ایوا غذا بخورم. در هر حال هر کاری می‌کردم، در این ساعت شب در خانه به سر نمی‌بردم.

وقتی فکر می‌کنم که ما عراقی‌ها از این جنگ چه گیرمان آمد و زمانی که به فکر باطل وجود آزادی و دموکراسی در شرایط کنونی می‌اندیشم، به این نتیجه می‌رسم که: در کنار تلفن‌های دستی، ماهواره، دستمزدهای بالا که به موازات افزایش وحشتناک هزینه‌های

من می‌خواهم تمامی جهان بدانند چه چیزی به طور واقعی در عراق می‌گذرد و به عنوان شهروند، چگونه می‌توان در یک منطقه جنگی زندگی نمود. از ماه مه ۲۰۰۷، محمد دندانپزشک ۲۵ ساله عراقی در وبلاگش در باره اوضاع خیابان‌های بغداد گزارش می‌دهد. او هم چون تمامی وبلاگ نویسان عراق، برای حفظ امنیتش تحت نامی مستعار می‌نویسد.

در حالی که دفترچه‌های خاطرات الکترونیکی و یا وبلاگ‌ها، در کشور ما خود را با مسائل بی‌خطر روزانه مشغول می‌کنند و جوانان از این وبلاگ‌ها غالباً به عنوان مشغولیتی زیبا استفاده می‌کنند، در مناطق جنگی ای چون عراق از این وبلاگ‌ها به عنوان یک نوع جدید گزارش دهی و همچنین به عنوان یک نوع خبرنگاری شهروندی سانسور نشده دست اول استفاده می‌شود. تم‌های اصلی وبلاگ‌ها: ادامه زندگی در ایام جنگ، زندگی روزمره تحت اشغال، رویاها و تصورات، ترس‌ها، امیدها و وقایع دوران فرار می‌باشند. در حال حاضر ۲۶۵ وبلاگ در عراق وجود دارد که ۱۴۷ تایی آن فعالند. بسیاری از این وبلاگ‌ها از درون عراق می‌باشند و بخشی نیز در تبعید اداره می‌شوند.

مشهورترین این وبلاگ‌ها در جهان همانهایی هستند که از اولین ساعات آغاز جنگ بوجود آمدند: «Riverbend»، «Salam Pax» و «Raed Jarrar». این سه وبلاگ هنوز هم بسیار مشهورند. این وبلاگ‌ها با نظراتشان در باره وقایع دوران جنگ، از مرز گزارشات رسمی گذر کرده و به عنوان خبرنگاران شهروندی خانگی، از موقعیت خود به عنوان حاضرین در صحنه وقایع استفاده نموده، دقیق‌ترین گزارشات را ارائه داده‌اند. برای بسیاری از خبرنگاران غربی که می‌خواهند بدانند در عراق چه می‌گذرد، نگاه کردن به این وبلاگ‌ها برنامه‌ای روزانه است. تصویری از اولین نسل وبلاگ نویس عراق و هر آنچه باعث موفقیت آنها گشته است را می‌توان در: «Iraqi blog encyclopedia» مشاهده نمود.

یکی از این وبلاگ‌ها که در اروپا هم توجه پهنه وسیعی از افکار عمومی را به خود جلب نموده، وبلاگ «Riverbend» است. از ماه اوت سال ۲۰۰۳ زن جوانی که قلم تیز انتقادی بر علیه سیاست آمریکا و همچنین تندروان مذهبی دارد، با فاصله زمانی، در باره زندگی

زندگی در حرکت بودند، اپوزیسیونی که (هم اکنون بر سر کار است) از کشته شدن عراقیان بی‌گناه توسط صدام حسین و رژیمش داد سخن می‌داد، حال کجایند؟ و اکنون با توجه به تعداد وحشتناک کشته شدگان بی‌گناه چرا خاموشند؟ کجا هستند آنان که می‌بینند میلیون‌ها عراقی مجبور شده‌اند عراق را ترک کنند؟ می‌دانم آنها هم اکنون کجایند و چه می‌کنند: اگر که در حال حاضر از این خوشی برخوردار نیستند که انسان‌های بی‌گناه را به دلیل منافع فرقه‌ای‌شان خیلی ساده به قتل برسانند، اما مطمئناً با قیافه‌های زشت و لبخند‌های رضایت بخششان در حال شمردن پول‌هایشان می‌باشند. پول‌هایی که روزانه از مردم می‌ربایند. اگر که ما آمار کشته‌شدگان بی‌گناه توسط صدام حسین را بشماریم، تعداد آنها از آمار کشته‌شدگانی که امروزه تنها در فاصله سه ماه کشته می‌شوند (آنهائی که در جنگ کشته شدند به حساب نیامده‌اند) بیشتر خواهد بود... من تلاش نمی‌کنم از صدام حسین و رژیمش دفاع کنم. او یک مرتجع بود. یک دیکتاتور بود و یک جنایتکار بود. اما او بدتر از کسانی نبود که امروز بر ما حکومت می‌کنند. حتی او از این‌ها کمی بهتر بود و حداقل ظاهراً آن مقدار کم باقی مانده آبروی عراقی‌ها را حفظ می‌کرد. من از خودم سؤال می‌کنم که آیا دولت بعد از جنگ حتی یک کار نیک وجود دارد که انجام داده باشد؟

صدام حسین در یک روز جمعه به خاطر کشتن ۱۴۸ غیر نظامی هوادار مقتدا الصدر به دار آویخته شد. من از خود سؤال می‌کنم و می‌خواهم بفهمم چه مقدار انسان را مقتدا الصدر به قتل رسانده است؟ تنها این هفته در بغداد صلح آمیز بیش از این تعداد غیر نظامی بقتل رسیدند... برای چه مسئولین این قتل‌ها امروز به دار آویخته نمی‌شوند. حداقل این کار هم عادلانه بود. < صفحه ۱۸



صفحه ۱۷ <

جمعه ۱۹ اکتبر: ... بعد از اینکه من با تعدادی از همکارانم در این باره صحبت کردم، به این نتیجه رسیدم که: مبارزه قدرت میان گروه های فرقه گرا در حال انجام است. ... سه روز قبل حزب بعث در بخش سنی نشین بغداد اعلامیه هائی را پخش کرد که در آن موضع سیاسی جدید خود را اعلام نموده است. در این اعلامیه آمده است که آنها در نهایت می خواهند که به خشونت های فرقه ای پایان دهند و اشغالگران را بیرون رانند و کنترل بر نفت را دوباره در دست گیرند و از کشتن بیگناهان جلوگیری کنند.

دیروز شنیدم که القاعده هم اعلامیه هائی در همانجا پخش نموده و در آن به مردم اطمینان داده است که آنها (القاعده) تنها بهترین ها را برای مردم می خواهند و می خواهند جلوی خشونت های فرقه گرانه را بگیرند و زندگی عادی را دوباره به عراق برگردانند. آنها از مغازه داران خواسته اند که مجددا مغازه های خود را باز کنند و اطمینان داده اند که از آنها محافظت خواهند نمود. همچنین اشاره کرده اند که شیعیانی که کار بدی نکرده باشند، نباید ترس داشته باشند. بله، این مبارزه برای به قدرت رسیدن و به دست گرفتن کنترل است. هر کدام از این گروه ها تلاش می کند ثابت کند که از دیگری بهتر است و اگر به قدرت برسد چه خواهد کرد.



نام: سونشینه ۱۵ ساله از شمال عراق که از آوریل ۲۰۰۵ وبلاگ دارد:

«livesstrong.blogspot.com»

جمعه ۲۶ اکتبر ۲۰۰۷: اوضاع در شهر ما روز به روز بدتر می شود. در این هفته از قتل بسیاری آگاه شدم. ... مسئله وحشتناک این است که آنها توریست ها و همچنین اقوام قربانیان شان را - پدرها، برادرها و... را هم به قتل رسانده اند!!! مسئله عجیب دیگر این است که اگر آدم یک فرد زخمی را به بیمارستان ببرد، از سوی پلیس دستگیر می شود و مورد سؤال و جواب قرار می گیرد و شاید هم بازداشت شود. ... یکی از دوستان من یک مرد غرقه به خون را می بیند که از ناحیه سر و سینه زخمی بوده است و به تنهائی روی زمین خزیده بوده تا خود را به درمانگاه برساند زیرا هیچکس به کمک او نیامده بود.

نام: ماما ۳۶ ساله، دکتر دندانپزشک از موسول شمال عراق. از یولی ۲۰۰۵ وبلاگ دارد. او مادر سونشینه است:

«youngmammy.blogspot.com»

جمعه ۵ اکتبر ۲۰۰۷: از مدتی بیش من دچار افسردگی شده ام و دپرسیون دارم. به این خاطر روانشناسی را پیدا کردم که از زمان حمله آمریکا به عراق پیشش نرفته بودم. او درصد داروهای مرا تغییر داد و تعدادی داروی جدید به آن اضافه نمود. در هفته اول آنچنان تحت تاثیر این داروهای خواب آور بودم که به زحمت می توانستم روی پایم بند شوم و یا متمرکز فکر کنم. هم اکنون کمی بهتر شده ام. بعضی اوقات آرزو می کنم که در دریا و یا امواج رودخانه ای و یا در دشتی سبز قرار داشته ام. من تنها ساختمان های منهدم و قیافه های نگران و غمگین و مین ها را در پیش رویم دارم که بجای گل های رز و یا گل های دیگر در خیابانها کاشته شده اند. در محل زندگی ام تنها ارتش را بجای کودکانی که باید در باغ ها بازی کنند می بینم. (... من تنها داستان های غمناک، صدای انفجار و تیراندازی و خبرهای بد را می شنوم.

نام: ریور بند، از سال ۲۰۰۳ وبلاگ دارد و با خانواده اش این تابستان عراق را ترک نمود

و اکنون در سوریه زندگی می کند:

«riverbendblog.blogspot.com»

دوشنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۰۷: اولین هفته ها در

اینجا در واقع برایم چیزی چون یک شوک فرهنگی بود. سه ماه وقت احتیاج داشتم تا عادات بخصوصی را در خودم ترک بدهم. عاداتی که در عراق بعد از جنگ در من خانه کرده بود. خیلی عجیب است که چگونه آدم یاد می گیرد به شیوه ای خاص رفتار کند و حتی به این رفتار عجیبش هم آگاهی ندارد. برای مثال زمانی که آدم در خیابان از نگاه کردن در چشم دیگران پرهیز می کند و یا زمانی که آدم چون دیوانه ای مرتب دعا زیر لب زمزمه می کند وقتی که در راهبندان خیابانی قرار گرفته است. سه هفته طول کشید تا من توانستم مجددا درست و حسابی با سری برافراشته بدون دائمی اینور و آنور نگاه کردن و ترس راه بروم.

هم اکنون طبق تخمینات، در حدود یک و نیم میلیون عراقی در سوریه زندگی می کنند. من حداقل یکی از آنها هستم. زمانی که آدم در دمشق به گردش می رود، مرتباً همه جا لهجه عراقی را می شنود. ما در خانه ای زندگی می کنیم که دو خانواده دیگر عراقی هم زندگی می کنند. کسانی که طبقه بالای ما هستند، مسیحیانی از شمال عراق می باشند. آنها از سوی پیشمرگه های کرد از روستایشان بیرون رانده شده اند. خانواده ای

که در طبقه ما زندگی می کند کرد می باشند و خانه شان را در بغداد شبه نظامیان از آنان گرفته اند. آنها منتظرند تا جواز رفتن به سوئد یا سوئیس و یا کشور اروپائی دیگری را بگیرند.

شب رسیدن، ما بسیار خسته و به لحاظ روحی شکسته شده بودیم. چمدان های ما را اعضای خانواده کرد بعداً برایمان فرستادند. یک پسر ۹ ساله که دندان های جلوی افتاده بود و بشقابی در دست داشت به ما گفت: ما در خانه ابومحمد، روبروی شما زندگی می کنیم. مادرم گفت اگر هر چیزی خواستید به ما خبر دهید و این شماره تلفن ماست. در این شب من برای اولین بار بعد از مدت های طولانی گریه کردم زیرا که من مجدداً اتحادی را که از سال ۲۰۰۳ از میان ما مردم روده شده بود، این همه دور از خانه مان مجدداً حس می کردم. □



جغرافیای سیاسی آمریکا تغییر می کند

صفحه ۱۱ <

در این اسناد هم چنین به روشی آمده است که «طرح ریزی برنامه های تسلیحات دوربرد آمریکا یک تدارک برای جنگ های نظامی آینده با چین است. توانائی رشد یافته نظامی چین به مفهوم گسترش این توانائی در آسیا و تعمیق نفوذ چین در این قاره و مشکل سازی برای ارتش آمریکا در رابطه با لوژستیک و تامین نیازهای ارتش، موقعیت ممتاز نیروهای را آشکار می کند که توان عملکرد موثر از فاصله دور در منطقه را دارا باشند». این تهدیدات علنی نظامی، عکس العمل و نارضایتی دولت چین را برانگیخته است به طوری که یک سخنگوی وزارت خارجه چین گفته است: «کشور در واشنگتن اعتراضات جدی به اسناد پنتاگون نموده و این برنامه را به عنوان دخالت در مسائل داخلی چین رد کرده است. وی از واشنگتن خواسته است که از اشارات غیرمسئولانه در باره ساختار نرمال سیستم دفاعی چین دست بردارد». □

1. Thom Shanker und Eric Schmitt, New York Times, 19. April
2. Pepe Escobar, Globalistan: Ann Arbor 2006, S. 41-70

۳ - در این مدارک مسئله بر سر بررسی کامل ساختار ارتش آمریکاست.
۴ - این اسناد شامل بررسی و بازنگری استراتژی تسلیحات هسته ای آمریکاست.

مرز مجدداً به رسمیت بشمارد (به این مسئله معاوضه مقدار کمی زمین هم اضافه می‌شود) و فورمولی هدفمند و قابل قبول برای حل مشکل آوارگان پیدا نماید. اما بوش به هیچ وجه در این موقعیت قرار ندارد. اگر هم می‌خواست، نمی‌تواند حتی فشاری بسیار اندک به اسرائیل بیاورد. در آمریکا کارزار انتخاباتی شروع شده است و دو حزب بزرگ بر علیه هرگونه فشاری به اسرائیل می‌باشند. لابی‌های یهودی و بنیادگرای مسیحی به همراه نتوکان‌ها اجازه نخواهند داد که حتی یک کلمه انتقاد آمیز علیه اسرائیل گفته شود.

- المرت حتی در موقعیتی ضعیف‌تر قرار دارد. ائتلاف او پابرجاست زیرا که در شرایط فعلی مجلس اسرائیل، آلترناتیوی وجود ندارد. او به ابزاری متصل می‌شود که در کشورهای دیگر از آن به عنوان ابزار فاشیستی نام می‌برند. (اسرائیلی‌ها به دلایل تاریخی این واژه تخصصی را دوست ندارند). حتی اگر وی واقعا هم خواستار رسیدن به یک پیمان بود، شرکای وی از اینکه او کوچکترین توافقی را بکند ممانعت می‌کنند. در هفته گذشته مجلس پیش‌نویس قانونی را تنظیم نمود به این صورت که اگر مرزهای اورشلیم بزرگ بخواهد به نحوی تغییر کند، به دوسوم آراء اکثریت احتیاج خواهد داشت. این به آن مفهوم است که المرت حتی یکی از روستاهای حاشیه‌ای فلسطین را هم که در سال ۱۹۶۷ به اورشلیم پیوسته است را از دست ندهد. متحد ائتلافی او به وی این اجازه را هم نمی‌دهد که خود را حتی ذره‌ای به مرکز مشکلات نزدیک سازد.

- محمود عباس نمی‌تواند خود را از قیدهای خلاص کند که یاسر عرفات، که سالروز مرگش این هفته شروع شد، به آن تعهد نموده است. اگر او از این قیدها تنها کمی رو می‌گرداند، آن زمان با کله سرنگون می‌شد. او همین حالا نوار غزه را از دست داده است و می‌تواند نوار غربی را هم از دست بدهد. از سوی دیگر اگر او با خشونت تهدید نماید، در این صورت هر چیزی را که به دست آورده است از دست خواهد داد: توجه جرج بوش و همکاری با نیروهای امنیتی اسرائیل را.

صفحه ۲۰



در آنابولیس چه خواهد شد؟

برگردان ناهید جعفرپور - Uri Avnery

کردند با ناآرامی و انرژی‌های متفاوت این کنفرانس را تدارک ببینند. هر یک از طرفین تلاش نمود که این کنفرانس را در مسیری به جریان بیاورد که برای خودش منفعت داشته باشد.

- بوش و کونزلا رایس خواهان واقعه‌ای تاثیرگذار بودند تا بدین وسیله ثابت کنند که آمریکا برای صلح و دمکراسی تلاش فراوان می‌کند و در این رابطه هم موفق می‌باشد. مسئله‌ای که هنری کسینجر بزرگ در آن با شکست روبرو شد و جیمی کارتر را نیز موفق نساخت که صلح اسرائیل - مصر را هم به صلح اسرائیل - فلسطین تبدیل کند و بیل کلینگتون را در کمپ دیوید شکست داد. حال اگر بوش بتواند موفقیتش را ثابت کند، در حالیکه تمامی کسان قبل از خودش شکست خورده بودند، آیا این مسئله ثابت نخواهد کرد که چه کسی بزرگ‌تر از همه است؟

- آهود المرت فوراً احتیاج به یک موفقیت سیاسی دارد که توسط آن بتواند خاطره بدبختی شکست جنگ دوم لبنان را پاک نماید و خودش را از ده‌ها تحقیقاتی که به خاطر رشوه‌خواری و اختلاس‌هایش انجام گرفت، رها سازد. بلند پروازی‌های او مرز ندارند: او می‌خواهد در حال دست دادن با پادشاه سعودی از او عکس گرفته شود. تا کنون هیچ کدام از نخست‌وزیران اسرائیل از این هنر برخوردار نبوده‌اند.

- محمود عباس می‌خواهد حماس و فراکسیون‌های شورشگر را از آن خود کند. - جنبش فتح می‌خواهد ثابت کند که جایی موفقیت دارد که یاسر عرفات بزرگ در آن شکست خورد. یعنی به عنوان شریک برابر میان رهبران جهان مورد قبول قرار گیرد.

از این روی این کنفرانس می‌تواند کاملاً یک کنفرانس تاریخی باشد اگر... اگر که تمامی این امیدها خیال‌پردازی نبودند. هیچکدام از آنها از عنصر اصلی برخوردار نیستند و آنهم به یک دلیل مهم: هیچ کدام از این سه از سرمایه برخوردار نیست.

- بوش و رشکسته است. برای اینکه بتواند در آنابولیس به موفقیت دست یابد باید به اسرائیل فشار زیاد بیاورد تا وی را مجبور کند قدم‌های ضروری را بردارد: ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی را قبول کند و شرق اورشلیم را پس‌دهد و خط سبز را به عنوان

کنفرانس آنابولیس یک شوخی است، شوخی‌ای که به هیچ وجه خنده‌دار نیست. این کنفرانس هم مانند تمامی ابتکارعمل‌های سیاسی دیگر، بعد از بررسی نشانه‌های موجود، کم و بیش اتفاقی شروع گردید. جرج بوش هم در این کنفرانس حضور داشت و مشغول آماده کردن سخنرانی‌اش بود. وی به دنبال تمی بود که توسط آن به موضوع اصلی کنفرانس بپردازد. در واقع چیزی که بتواند توجه‌ها را از فجایعی که وی در عراق و افغانستان ببار آورده است منحرف سازد. چیزی ساده و خوش‌بینانه که بتوان بدون مشکل به دیگران خوراند.

این چنین، به نوعی، ایده کنفرانس سیاستمداران رهبری کننده، برای پیشبرد روند کار اسرائیل - فلسطین بوجود آمد. یک کنفرانس بین‌المللی همیشه چیز خوبی است و در تلویزیون هم زیبا به نظر می‌رسد و عکس‌های بیشماری از آن گرفته می‌شود و انعکاسی خوشبینانه دارد. این چنین، جرج بوش ایده این کنفرانس را اعلام نمود تا بدان وسیله، این کنفرانس خواهان صلح میان اسرائیل و فلسطین باشد.

این کنفرانس بدون نقشه استراتژیک قبلی و بدون تدارک دقیق و موشکافانه و در نهایت، بدون هرچیزی آغاز گشت. از این روی بوش در سخنرانی‌اش وارد جزئیات نشد: نه هدف روشن، نه مدیریت و کارگزاری، نه اطلاعات در باره محل، نه زمان و نه لیست شرکت کنندگان. تنها یک ملاقات ساده. تنها این واقعیت نشان دهنده عدم وجود جدیت کافی در کل برنامه است. شاید این مسئله کسانی را که از نزدیک ندیده‌اند که سیاست چگونه بطور واقعی شکل می‌گیرد، شوکه کند. این اصلاً قابل تصور نیست که غالباً با چه سهل‌انگاری غیر قابل تحملی تصمیمات گرفته می‌شوند و رهبران سیاستمدار چگونه غیرمسئولانه و با چه شیوه خودکامه‌ای روند‌های مهم را به حرکت در می‌آورند.

از آن لحظه‌ای که این ایده متولد شد دیگر نمی‌شد جلوی آن را گرفت. پریزیدنت صحبت نمود و این ابتکار عمل به حرکت در آمد. ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید: احمقی سنگی به چاه می‌اندازد و ده‌ها عاقل نمی‌توانند آن را بیرون بیاورند. یکبار اعلام شد و این کنفرانس به یکی از پروژه‌های مهم تبدیل شد و کارشناسان تمامی طرفین شروع



صفحه ۱۹ <

این سه پوکرباز دور یک میز گرد جمع خواهند شد و در حالی که هیچکدام یک سکه ناچیز هم ندارند که روی میز بگذارند، طوری نشان می دهند که گویا بازی را شروع خواهند نمود. به نظر می رسد که این کوه شاهانه بر خلاف قانون طبیعت، دقیقه به دقیقه کوچکتر می شود: هرچه بیشتر به آن نزدیک می شویم به همان اندازه ناچیزتر به نظر خواهد رسید. چیزی که در ابتدا قله اورست را در منظر بسیاری با شکوه و استثنائی می نمود، بعد از فتح آن دیگر به یک کوه معمولی و بعد به یک قله تبدیل شده و اکنون دیگر چون لانه مورچگان به نظر می رسد و حتی این هم خود کوچکتر و کوچکتر خواهد شد.

در ابتدا شرکت کنندگان می بایست خود را با مرکز مشکلات مشغول سازند. بعد اعلام گشت که قطعنامه ای مهم ارائه خواهد شد. اما سپس تنها مجموعه ای از توصیه های توخالی و ریاکارانه پیشنهاد گردید. حتی این توصیه ها هم شک برانگیز است. هیچکدام از این سه رهبر سیاستمدار به یک نتیجه واقعی نمی اندیشند. آنچه که آنان اکنون به آن امیدوارند این است که تا آنجا که می توانند نگذارند خسارات بیشتر شود. حال چگونه می توان از چنین وضعیتی بیرون آمد؟ طبق معمول، طرف ما (اسرائیل) برای این وظیفه، قدرت ابتکارش از همه بیشتر است. بالاخره هر چه باشد ما متخصص بنای موانع خیابانی، دیوار و حصار (سیم خاردار) می باشیم. در این هفته بزرگترین مانع ساخته شد که از دیوار چین هم بلند تر و بزرگ تر است.



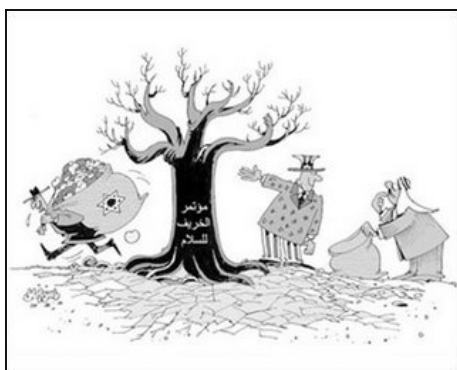
آهود اولمرت خواسته است که فلسطینی ها باید قبل از مذاکرات «اسرائیل را به عنوان کشور یهودی» به رسمیت بشمارند. به دنبال وی، شریک ائتلافی اش آویگدور لیبرمن راست افراطی، پیشنهاد نمود که: «اگر که فلسطینی ها این خواست را انجام ندهند، به هیچوجه نباید به آنپولیس رفت». حال این خواسته را مورد بررسی قرار می دهیم:

از فلسطینی ها نباید خواست که آنها کشور اسرائیل را به رسمیت بشمارند. زیرا که آنها این کار را در پیمان اسلو انجام داده اند. با توجه به این واقعیت که اسرائیل هنوز هم حق فلسطینی ها را برای ایجاد کشوری فلسطینی با خط سبز به عنوان مرز، به رسمیت نشناخته است. نه، دولت اسرائیل خیلی بیشتر از اینها می خواهد: فلسطینی ها باید حالا اسرائیل را به عنوان «کشور یهودی» به رسمیت بشمارند. آیا آمریکا می خواهد که به عنوان کشور «مسیحی و یا آنگلو زاکسن» به رسمیت شناخته شود؟ آیا استالین درخواست کرده بود که آمریکا شوروی را به عنوان «کشور کمونیستی» به رسمیت بشمارد؟ آیا لهستان زمانی درخواست نمود که به عنوان «کشور کاتولیکی» به رسمیت شمرده شود و یا پاکستان به عنوان «کشور اسلامی» به رسمیت شمرده شود؟ آیا اصولاً کشوری وجود دارد که خواهان به رسمیت شمردن رژیم بومی اش باشد؟ این درخواست خنده دار است. اما می توان در یک بررسی به آسانی به آن هم پاسخ داد.

«کشور یهودی» چیست؟ تا کنون این مسئله تعریف نشده است. آیا یعنی کشور و یا دولتی با اکثریت شهروند یهودی؟ آیا این کشور و یا دولت به مردم یهودی تعلق دارد؟ یعنی حتی به یهودیان بروکلین آمریکا و یا پاریس و مسکو هم تعلق دارد؟ آیا این کشور به «دین یهودیت» تعلق دارد و اگر هم چنین است، تکلیف یهودی های سکولار چه می شود؟ و یا شاید این دولت و کشور فقط به یهودی هائی تعلق دارد که مادری یهودی دارند و به دین دیگری تعلق ندارند؟ این سؤال ها هنوز روشن نشده اند. حال چگونه از فلسطینی ها انتظار می رود که یک چنین چیز ناروشنی را به رسمیت بشناسند، آنهم زمانی که در خود اسرائیل در باره اش اختلاف نظر وجود دارد؟ طبق برنامه های رسمی، اسرائیل کشوری «دمکراتیک یهودی» است. حال فلسطینی ها چه باید بکنند اگر که طبق دین دمکراتیک روزی برسد که نظر من مورد قبول قرار گیرد و اسرائیل یک «کشور اسرائیلی» بشود که به تمامی شهروندانش تعلق داشته باشد؟ (بالاخره آمریکا هم تنها به شهروندانش تعلق دارد که آفریوآمریکاهائی ها و هیزپانوآمریکائی ها و مسلمان بومیان قدیمی آمریکا هم جزء این شهروندان می باشند).

مشکل در اینجا است که این فرمول برای فلسطینی ها غیر قابل قبول است زیرا که این امر حقوق یک و نیم میلیون فلسطینی را که شهروند اسرائیل می باشند خدشه دار می کند.

تعریف «کشور یهودی» بلافاصله آنان را شهروند درجه دو می سازد. اگر محمود عباس و همکارانش این خواست را می خواهند بپذیرند، در این صورت خنجر را از پشت به گرده مردم و وابستگان خود فرو خواهند برد. اولمرت و شرکا این را طبیعتاً می دانند. آنها این خواست را مطرح نمی کنند تا مورد قبول قرار گیرد بلکه آنها این خواست را بیان می کنند که دقیقاً مورد قبول قرار نگیرد. آنها با این حقه می خواهند از هر مسئولیتی برای آغاز مذاکرات معنی دار و مهم، خود را آزاد سازند.



بعلاوه، اسرائیل می بایست بعد از «رود می» مرده که قاعدا از سوی همه مورد قبول قرار گرفته بود، تمامی شهرک هائی را که از ماه مارس ۲۰۰۰ ساخته شده بود را برچیند و بنای شهرک های جدید را هم متوقف سازد. اولمرت در این وضعیت قرار ندارد که این کار را کند. همزمان محمود عباس می بایست «زیرساختارهای ترور» را منهدم کند. عباس هم تا زمانی که کشوری مستقل فلسطینی با دولتی قدرتمند وجود نداشته باشد، این کار را نمی تواند انجام دهد. من پیش خودم مجسم می کنم که چگونه شب ها بوش در رختخوابش ناآرام است و مرتب به کسانی نفرین و لعنت می کند که حرف این کنفرانس را در دهان او گذاشتند. نفرین و لعنت های وی در راه رفتن به آسمان با نفرین و لعنت های اولمرت و محمود عباس قاطی می شود.

زمانی که رهبران سیاستمدار جامعه یهودی در فلسطین در تاریخ ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ می خواستند پیمان استقلال را امضا کنند، آن پرونده هنوز تمام نشده بود. همان طوری که آنها در مقابل دوربین و چشمان افکار عمومی جهان و در مقابل تاریخ نشسته بودند، می بایست کاغذ سفید و خالی را امضا نمایند. من ترس دارم که یک چنین ماجرائی مجدداً در آنپولیس تکرار شود. و بعد تمامی شرکت کنندگان به کشورهای خود بازخواهند گشت و از ته دل نفسی آرام خواهند کشید. □ ۱۷ نوامبر ۲۰۰۷

«گفتگوی ملی» بجای گذاشتن کنفرانس با جرج بوش

برگردان ناھید جعفرپور _ Rosso Vincenzo

نشریه Jungewelt _ ۹ نوامبر ۲۰۰۷

آنها مشخصا از اینکه به آلترناتیوهای «پ ال او» تن دهند حذر نموده و در این رابطه از حماس می‌خواهند که از حمله‌های نظامی‌اش و خدشه‌دار نمودن دمکراسی دست بردارد و به این تجزیه طلبی ناهنجار در غزه پایان دهد و به فضای قانونی مراجعت نماید. همزمان، آنان به پرزیدنت فلسطین محمود عباس و فتح اخطار می‌دهند که به چاه آمریکا نیافتند و با تشکیل مجدد یک «گفتگوی ملی» مخالفت نکنند. هدف باید یک راه حل صلح آمیز و دمکراتیک برای رفع بحران سیاست داخلی فلسطین بر بستر پلاتفرم توافق‌های ملی و پیمان مصر باشد. اینکه بتوان تمامی بخش‌های مختلف چپ فلسطین را دور یک میز نشاند، مسئله‌ای نه آسان، بلکه بسیار سخت بود، چون فاصله میان احزاب چپ فلسطین زیاد است. البته بر روی یک مسئله تمامی نیروهای چپ کاملا با هم متحد می‌باشند: اینکه هرگونه تلاش جدی بین المللی برای حل اختلافات خاورمیانه، پیش شرطش مجبور کردن اسرائیل به پایان دادن فوری به خشونت‌ها و همچنین عملکردهای یکطرفه‌اش است. از جمله، پایان دادن به اشغال، توقف دیوار نژادپرستانه و ویران کردن دیوارهای بنا شده تاکتونی، پایان دادن به حملات نظامی و کشتارها و همچنین برداشتن «چک پوینت»‌ها، آزادی زندانیان سیاسی، ملغی نمودن دستورات گسترده برای اینکه غزه را به عنوان «سرزمین دشمن» نگریست و پایان دادن به تحریم‌ها. □



با توجه به کنفرانس بین المللی خاورمیانه که برای پایان ماه نوامبر ۲۰۰۷ طرح ریزی گشته است، احزاب چپ فلسطینی بعد از مدت‌های مدید مجددا با یک اعلام موضع جمعی کتبی و همچنین پیشنهاد ایجاد ائتلافی که توسط آن بتوانند تشنجات و انشعابات داخلی فلسطین را از سر بگذرانند و در مقابل سیاست‌های آمریکا مقابله کنند، ابراز وجود نمودند.

در این موضع‌گیری مشترک، «جبهه خلق برای آزادی فلسطین»، «سازمان ال مبادره مصطفی برگوتی»، «جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین» و «حزب خلق فلسطینی» که بعد از انحلال حزب کمونیست شکل گرفت و همچنین سازمان کوچک منشعب از فتح «اف ای د ا»، تاکید نموده‌اند که ایجاد یک کنفرانس بین المللی با اختیار مطلق و شرکت تمامی حامیانی که بر بستر قطعنامه‌های قانونی بین المللی از این هدف پیروی می‌کنند که این قطعنامه‌ها را تحت نظارت جمعی بین المللی، در فضای جامعه بین المللی و به رهبری آن به پیش برند، (...) تنها پلاتفرم ممکن خواهد بود که می‌تواند به پایان دادن اختلافات اسرائیلی-عربی و اسرائیلی-فلسطینی بیانجامد.

کنفرانس طرح ریزی شده از سوی جرج دبلیو بوش در آنابولیس این خواست را تأمین نمی‌کند و تلاشی است برای اجتناب از این امر و انحراف آن. این دعوت تلاشی است از سوی آمریکا تا از پشتیبانی عربی-فلسطینی برخوردار شود و بدین وسیله، بعد از خسارت‌های بی حد و آشکاری که سیاست‌های خشونت‌بارش در افغانستان و عراق و نقاط دیگر منطقه به وجود آورده است، مجددا اعتماد آنان را به دست آورد و نقشه‌هایش را برای انشعاب در جهان عرب و جهان اسلام و قرار دادن آنها در دو جبهه روبروی هم، پیاده نماید.

این پنج سازمان چپ فلسطینی که در انتخابات مجلس آخر ژانویه ۲۰۰۶، با سه لیست و در رقابت باهم، در مجموع ۱۰ درصد آراء را به خود اختصاص دادند، حال فراخوان یک هماهنگی عربی-فلسطینی و کارجمعی را داده و برعلیه هر آنچه که انشعاب داخلی فلسطین را عمق می‌بخشد، برمی‌خیزند.

جغرافیای سیاسی آمریکا تغییر می‌کند

صفحه ۱۶ <

پاول کالین در مصاحبه‌ای با واشنگتن‌پست در پانزده ژوئن ۲۰۰۲ می‌گوید: «اگر حمله اتمی به عنوان حمله‌ای برای به‌زانو درآوردن باشد، باید به گونه‌ای انجام پذیرد که کسانی که به عنوان تهدید شناخته می‌شوند، برای همیشه حذف شوند». بنابراین تسلیحات کشتار جمعی اتمی برای آمریکا دیگر یک گزینه استراتژیک معمولی است.

قوت و قدرت نیروی نظامی آمریکا جهتش بر علیه یک تهدید تروریستی نیست، بلکه هدف دفاع از رهبریت اقتصادی و سیاسی آمریکا را بر علیه جنبش‌های اجتماعی اپوزیسیونی و رقبای قدرتمند اقتصادی دنبال می‌کند. این مسئله پیام مرکزی تمامی تحقیقات چهار ساله برای طرح‌های دفاعی: Quadrennial Defense Review است که از سوی پنتاگون در رابطه با طرح بودجه سال ۲۰۰۷ ارائه شده است. واژه ای که در اسناد دولتی برای اولین بار مورد استفاده قرار گرفته است، واژه «جنگ دراز مدت» بجای جنگ جهانی بر علیه تروریسم است. این منطق باید سربازان آمریکائی و افکار عمومی آمریکا را برای یک وضعییت جنگی دائمی همصدا سازد. برای عملیات نظامی در عراق و در افغانستان و برای عملیات نظامی آینده مثلا بر علیه ایران.

همچنین تغییرات مرحله‌ای مهم دیگری هم در این اسناد وجود دارد. آن هم این است که دشمن اصلی دیگر تروریسم نمی‌باشد بلکه «افراطی‌ها» می‌باشند. در واقع در اینجا تغییر سازماندهی ارتش آمریکا برای ناپودی اپوزیسیونی که بر علیه رهبریت آمریکا است انجام می‌پذیرد. هر کسی که به لحاظ اقتصادی و سیاسی در مقابل رهبریت آمریکا قرار گیرد، بی‌تفاوت از نظر گاه ایدئولوژیک‌اش، به عنوان «افراطی» مهر زده می‌شود. متدهای به کار رفته شده در اسناد پنتاگون برای مبارزه با خیزش‌ها و مقاومت‌ها، جهتش تنها به سوی تروریست‌های اسلامی نیست، بلکه بر علیه هر جنبش اجتماعی که بر علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم‌های مطیع و دست‌نشانده‌اش مبارزه کند می‌باشد. به روشنی در این اسناد گفته شده است که واشنگتن تلاش دارد هرگونه رقیب نظامی را قیل از اینکه به توانائی‌ای برسد که هژمونی منطقه‌ای را در دست بگیرد از بین ببرد. در طرح دفاعی آمریکا از چین به روشنی به نام قدرتی نام برده شده است که دارای توانائی زیادی است که قادر است به عنوان رقیبی نظامی بر علیه آمریکا بلند شود و همچنین می‌تواند از تکنولوژی نظامی‌ای برخوردار باشد که در آینده توان نظامی آمریکا را در سایه قرار دهد و خنثی کند. < صفحه ۱۸

رادیو فردا - ولت آنلاین

فیلم پرسپولیس - مصاحبه با مرجان ساتراپی

«پرسپولیس کنایه ای است به این که ایران، فراتر از جمهوری اسلامی است»



از دست داد. آنها به سرزمین خود هم دلبسته بودند. من احساس نمی کردم که از سوی پدر و مادرم به اتریش رانده شده‌ام. آن‌ها زندگی من را نجات دادند. در مدرسه، گرفتاری های زیادی داشتم که دیگر دردرساز شده بود. مشکل در وین این بود که بالاخره به عنوان یک دختر جوان وقتی بعد از ظهر به خانه می‌آمدم آغوش مادرم را کم داشتم.



در قسمتی از پرسپولیس به مصدق، نخست وزیر که در سال ۱۹۵۳ توسط سیا سقوط کرد؛ چهره‌ای نمادین داده میشود. آیا به راستی این لحظه‌ای تاریخی و تعیین کننده بود؟

این واقعاً داستان غم انگیزی است. مصدق می‌خواست نفت ما را که سال‌ها در دست بریتانیا و کشورهای خارجی بود، ملی کند. در آن زمان در تمام منطقه چنین طرح‌هایی برای دموکراتیزه کردن وجود داشت. دولتی کردن کانال سوئز نیز شامل همین مورد می‌شود. اگر اجازه می‌دادند که آن روند در ایران ادامه یابد، هرگز با یک انقلاب اسلامی مواجه نمی‌شدیم.

پس شما به تلاش‌هایی که غرب به منظور دموکراتیزه کردن منطقه صورت می‌دهد باور ندارید.

بهترین دوست آمریکایی‌ها در منطقه، عربستان سعودی است. آیا در آنجا دموکراسی حاکم است؟ وقتی گفته می‌شود «ما قوی‌ترین هستیم و می‌خواهیم به شما حمله کنیم» می‌توانم بپذیرم و بگویم بفرمائید! لطفاً خواهش می‌کنم من را از چنین یاهو سرایی معاف کنید! < صفحه ۸



هرمز فرهنگدی - رادیو فردا
رادیو فردا: فیلم پرسپولیس ساخته مرجان ساتراپی و ونسان پارونو از دو هفته پیش در شهرهای مختلف آلمان به نمایش عمومی درآمده است. استقبال از انیمیشن سیاه و سفید مرجان ساتراپی در آلمان چشمگیر بود. تنها در نخستین آخر هفته (شنبه و یکشنبه) نمایش این فیلم، ۲۶ هزار و ۲۷۶ نفر به تماشای آن رفتند و تقریباً اکثر روزنامه‌ها و رسانه‌های آلمان در باره این فیلم نوشتند و با مرجان ساتراپی به گفتگو نشستند.

همانگونه که در نسخه فرانسوی فیلم «پرسپولیس»، بازیگران معروف فرانسوی از جمله کاترین دونوو و چیرا ماسترویانی بجای شخصیت‌های داستان حرف زده بودند؛ در نسخه آلمانی آن نیز بازیگران و هنرمندان مطرح آلمانی از جمله یاسمین طباطبایی، بازیگر ایرانی - آلمانی به جای پرسوناژهای آن حرف می‌زنند. یاسمین طباطبایی که در این فیلم شخصیت اصلی آن را دوبله کرده، معتقد است: «موفقیت پرسپولیس از آن روست که ساتراپی در زمانه‌ای که با اظهارات احمدی‌نژاد، ایران بار دیگر چهره منفی‌ای پیدا کرده، نگاهی انسانی به ایرانیان دارد که پیش از این نادر بود.» پرسپولیس علاوه بر به دست آوردن جایزه ویژه هیئت داوران شصتین دوره جشنواره کن و نمایندگی فرانسه در بخش فیلم‌های غیرانگلیسی زبان اسکار، از طرف آکادمی فیلم اروپا نامزد دریافت جایزه بهترین فیلم سال نیز شده است. نمایش فیلم پرسپولیس در فرانسه تاکنون بیش از یک میلیون و سیصد هزار تماشاگر داشته و یک میلیون نسخه از این فیلم نیز در سطح جهان فروش رفته است.

ولت آنلاین، سایت روزنامه دی ولت، چاپ آلمان اخیراً به مناسبت آغاز نمایش این فیلم در آلمان، با مرجان ساتراپی گفتگویی داشته است که متن آن را می‌خوانید.

در آلمان، شاه و خانواده‌اش مدت‌ها موضوع مطبوعات زرد و جنجالی بودند. ثریا و فرح دیبا آن زمان‌ها کسانی چون پرنسس دایانای امروز بودند. این جنبه‌های درخشان در ایران وجود نداشت؟

تنها وقتی تاریخ را به شکل کاملاً جدیدی می‌آرائیم، اینطور است. از این نظر پرسپولیس به پیچیدگی تاریخ مدرن ایران مربوط می‌شود. از آنجا که تمام مسائلی که پس از حکومت شاه اتفاق افتاد بسیار ناگوار بود، به همین خاطر خیلی‌ها از دوران شاه به خوبی یاد می‌کنند. فرح دیبا خیلی کارها برای هنر انجام داد. خیلی چیزها را نجات داد که در واقع می‌بایست نابود می‌شدند. ثریا هم همین چهره زیبای زن افسانه‌ای را داشت که به دلیل ناتوانی در داشتن فرزند، از سوی مردی که دوستش داشت طرد شد. طبیعی است که اینها به عنوان سرنوشت شخصی، انسان را متأثر می‌کنند اما هر کسی می‌داند که خود رژیم با زندان‌های مخوف و ماموران شکنجه‌اش چهره دیگری داشت تا افسانه.

چرا والدین‌تان شما را به جایی دور، به اتریش فرستادند؟ جایی که به شما خیلی سخت گذشت...

آنها برای همراهی من مشکل خیلی از ایرانی‌ها را داشتند. والدین من شغل خوبی داشتند و جزو اقلیت متوسط محسوب می‌شدند. در بهترین حالت، در وین می‌توانستند راننده تاکسی شوند. از سوی دیگر، پس از انقلاب پول ما ارزش خود را

ولت آنلاین: مرجان کوچولو، قهرمان پرسپولیس در فیلم با وقوع انقلاب اسلامی شدیداً به شوق آمده بود و لذت می‌برد؛ موضوعی که این روزها از آن چیزی نمی‌شنویم...

مرجان ساتراپی: درست است. برای خیلی از بچه‌ها این طور بود. خیابان‌ها مملو از جمعیتی بود که این طرف و آن طرف می‌رفتند؛ با خود اعلامیه می‌بردند، مخفی‌کاری می‌کردند، همه با هم بحث می‌کردند. یک جنبش توده‌ای بود. باور استوار مردم به یک هدف، شورانگیز و مهیج بود. به ویژه زنان که در زیر چادرهای خود اسلحه حمل می‌کردند. آن زمان اینها، ماجراجویی‌های جالبی برای بچه‌ها به حساب می‌آمد. ما تفنگ بازی می‌کردیم، تعقیب و گریز و دستگیری بازی می‌کردیم و والدین خود را می‌ترساندیم.

در دنیای آنها شاه هم نقش کاملاً ویژه‌ای ایفا می‌کرد...

من در مدرسه، شاه را به عنوان حاکمی شجاع و نجیب زاده شناختم؛ با گذشته‌ای افسانه‌ای و اسبی آذین شده. ناگهان فهمیدم که او یک دیکتاتور واقعی است. نمونه‌ای از دیکتاتورهای دهه هفتاد که از سوی آمریکا حمایت می‌شدند؛ با فشارهای بی‌رحمانه‌شان بر اپوزیسیون، کاملاً مثل پینوشه یا پادوپولوس و همه دیکتاتورهای دیگر. من می‌بایست واقعا در مدرسه مواظب حرف زدنم در مورد شاه می‌بودم وگرنه خیلی راحت برای والدینم مشکل ایجاد می‌شد.

دویچه وله

علیه مجازات اعدام برای کودکان

به مناسبت ۲۰ نوامبر
هجدهمین سالگرد تصویب کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک



تا ماه مه (زمان تهیه گزارش از سوی عفو بین‌الملل)، اعدام یک کودک بزهکار در آن ثبت شده است.

تعریف ناسازگار ایران از سن کودک

دولت ایران اعدام کودکان و نوجوانان را رد می‌کند. ماده ۴۹ قانون مجازات ایران می‌گوید: «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسؤلیت کیفری هستند». اما تعریفی که این قوانین برای "طفل" و فرد بالغ ارائه می‌دهد با قوانین بین‌المللی سازگار نیست. در قوانین ایران "طفل" کسی تعریف شده که "به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد" و سن بلوغ شرعی در ایران برای دختران ۹ و برای پسران ۱۵ سال است. این امر به معنای آن است که دختران بالای ۹ سال و پسران بالای ۱۵ سال بالغ‌اند و می‌توانند به مجازات مرگ محکوم شوند. در حالی که در میثاق‌های بین‌المللی، طفل یا کودک کسی تعریف شده که زیر ۱۸ سال باشد. ماده ۳۷ میثاق حقوق کودک می‌گوید، «نه حکم اعدام و نه حبس ابد، نباید برای جرایمی صادر شود که افراد زیر ۱۸ سال مرتکب شده‌اند». ماده ۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز می‌گوید: «مجازات مرگ نباید برای جرایمی صادر شود که افراد زیر ۱۸ سال مرتکب شده‌اند».

براساس آمارهای غیررسمی، هم‌اکنون در ایران حدود هفتاد نفر از محکومین به اعدام را افرادی تشکیل می‌دهند که در زمان ارتکاب جرم، سن‌شان زیر ۱۸ سال بوده است. بسیاری از فعالین حقوق بشر و وکلای دادگستری در ایران و نیز نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از جمله یونیسف، عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و نیز اتحادیه اروپا خواهان حذف مجازات اعدام برای اطفال زیر ۱۸ سال در قوانین جزایی ایران هستند.



© picture-alliance / dpa

تلاش عفو بین‌الملل

۲۰ نوامبر برابر است با هجدهمین سالگرد تصویب کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک. به همین مناسبت، سازمان عفو بین‌الملل در فرانکفورت اکسیون برقرار کرد که موضوع آن لغو حکم مکوان مولودزاده و سایر کودکان زیر ۱۸ سال در ایران بود.

مکوان مولودزاده که اکنون ۲۰ سال دارد، متهم است که در سن ۱۳ سالگی به چند پسر همسن خود تجاوز کرده و به همین اتهام به اعدام محکوم شده‌است.

«ایران بالاترین رقم اعدام کودکان و افراد زیر ۱۸ سال را در دنیا به خود اختصاص داده‌است». این گزارشی است که سازمان عفو بین‌الملل به مناسبت هجدهمین سال تدوین کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک منتشر کرده‌است.

به همین مناسبت سازمان عفو بین‌الملل، سه شنبه بیستم نوامبر را روز مبارزه با اعدام کودکان در ایران نام نهاده و اکسیون برقرار کرده‌است.

«روت یوتتر» یکی از اعضای بخش خاورمیانه سازمان عفو بین‌الملل در آلمان از نگرانی این سازمان در مورد اعدام کودکان در ایران سخن می‌گوید: «سازمان عفو بین‌الملل بسیار نگران ایران است چرا که ایران کشوری است که بیشترین تعداد اعدام افراد زیر ۱۸ سال را دارد و در سالروز کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک ما می‌خواهیم به بهانه این روز، نقض حقوق بشر را متذکر شویم. در ایران از سال ۱۹۹۰ حداقل ۲۵ کودک اعدام شده‌اند و تنها در سال ۲۰۰۷ حداقل ما از ۳ اعدام باخبر شدیم که آخرین آن اواسط نوامبر بوده که در همدان یک فرد زیر ۱۸ سال به دار آویخته شده. طبق گزارش عفو بین‌الملل در حال حاضر در ایران حداقل ۷۷ کودک به اعدام محکوم شده‌اند».

خانم یوتتر همچنین می‌گوید که خواست سازمان عفو بین‌الملل از ایران بسیار روشن و واضح است: «سازمان عفو بین‌الملل از ایران می‌خواهد به تعهدات بین‌المللی پایبند بماند. قوانین بین‌المللی در این مورد کاملاً روشن است، افراد زیر ۱۸ سال و کودکان نباید به اعدام محکوم شوند. ایران کنوانسیون حقوق کودک را امضا کرده و طبق این کنوانسیون مجازات اعدام از ۱۸ سالگی و تنها در مورد جرائم سنگین مجاز است و ما از رژیم ایران می‌خواهیم که قوانین ایران را عوض کنند تا مطابق این قانون صریح و روشن، در ایران، کودکان به اعدام محکوم نشوند». □

هانس گرت پوترینگ، رئیس پارلمان اروپا از ایران خواست از اجرای احکام اعدام کودکان و نوجوانان خودداری کند. هم‌اکنون چندین نفر در ایران محکوم به اعدام‌اند که هنگام ارتکاب جرم، کودک بوده‌اند.

رئیس پارلمان اروپا می‌گوید، اعدام این دو نفر نقض حقوق بشر و نقض دیگر کنوانسیون‌های بین‌المللی است. بنا به آمار سازمان‌های مدافع حقوق بشر، از سال ۲۰۰۴ بدین‌سو، ۱۷ نفر در ایران اعدام شده‌اند که زمان ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال بوده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید، ایران این امتیاز وحشتناک را به خود اختصاص داده که از سال ۱۹۹۰ تا کنون بیش از هر کشور دیگری کودکان بزهکار را اعدام کرده است. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (اعلامیه حقوق بشر) و میثاق حقوق کودک، اجرای مجازات مرگ در مورد کودکان بزهکار را صریحاً منع کرده است. ایران هر دوی این معاهده‌های بین‌المللی را امضا کرده و موظف است که مفاد آنها را رعایت کند. دولت ایران اما با محکوم کردن کودکان بزهکار به مرگ هر دوی این میثاق‌ها را نقض می‌کند.

در حال حاضر خودداری از کاربرست مجازات مرگ در مورد کودکان بزهکار، چنان در سطح جهان وسیع شده که به قاعده‌ای متداول در حقوق بین‌الملل درآمده و برای هر کشوری لازم‌الاجرا شده است. در ایران اما هنوز چنین نیست. براساس گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل، در سه سال گذشته به غیر از ایران، فقط در سه کشور چین، سودان و پاکستان اعدام کودکان بزهکار صورت گرفته است. با این‌همه، شمار اعدام‌ها در ایران بیش از مجموع آنها در این سه کشور بوده است.

بنا به آمار سازمان عفو بین‌الملل که در ماه مه سال ۲۰۰۷ انتشار یافت،

- در سال ۲۰۰۴، چین یک کودک بزهکار را اعدام کرد، ایران سه تا
- در سال ۲۰۰۵، سودان دو کودک بزهکار را اعدام کرد، ایران هشت تا
- در سال ۲۰۰۶، پاکستان یک کودک بزهکار را اعدام کرد، ایران چهار تا
- در سال ۲۰۰۷، ایران تنها کشوری است که

کاظم دارابی و عباس راحل قاتلان میکونوس آزاد شدند

بر اساس اخبار منتشر شده توسط خبرگزاری‌ها، امروز دهم دسامبر کاظم دارابی از زندان آزاد و روانه ایران گردید. روز پنجشنبه ۶ دسامبر نیز عباس راحل، دیگر مجرم لبنانی تبار که او نیز به حبس ابد محکوم شده بود، از زندان آزاد و به ایران فرستاده شد.

در پاییز سال ۱۹۹۲ در برلین پایتخت آلمان، دکتر صادق شرافکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران که برای شرکت در همایش انترناسیونال سوسیالیستی به این شهر سفر کرده بود پس از پایان این جلسه به همراه فتاح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی در حالی که در رستوران «میکونوس» برلین مشغول صرف غذا و گفت و گو بودند، به ناگهان توسط تیمی از تروریست‌های مسلح وابسته به جمهوری اسلامی به رگبار بسته شده، در همان لحظات نخست جان باختند. بر اساس حکم دادگاه میکونوس، آخرین رایزنی‌های تیم ترور برای انجام این قتل در منزل کاظم دارابی انجام شده است. دادگاه آلمان، متهمان این ترور را ماموران اعزامی از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دانست و بر این اساس، شماری از سران وقت جمهوری اسلامی از جمله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور و علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت را به آمریت در این قتل‌ها متهم کرد.

طی سال‌های گذشته سرنوشت کاظم دارابی و عباس راحل که به دستور جمهوری اسلامی اجرای این ترور را به عهده داشتند، به موضوع یک معامله تبدیل شده بود و از این زاویه مورد توجه رسانه‌ها قرار داشت. پس از اینکه معامله دارابی با رون آراد خلبان اسرائیلی که گفته می‌شود در اسارت جمهوری اسلامی است به مطبوعات درز کرد، انجام چنین معامله‌ای دشوار و پیچیده شد. دولت آلمان هرچند که نتوانست چنین معامله‌ای را به سرانجام رساند، اما با ورود در این بازی نشان داد که ظرفیت این را دارد که چشم بر حقوق بشر در رابطه با کشورهای نظیر ایران ببندد. جمهوری اسلامی نیز با خواندن دست حریفان خود در غرب، متوجه شده است که سرکوب شهروندان ایرانی برای دولت هائی نظیر آلمان چندان اهمیتی ندارد، مشروط به اینکه خط قرمزهای آنان را نادیده نگیرد.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران بخشودن کاظم دارابی و عباس راحل را تشویق تروریسم و باج دادن به دولت تروریست پرور جمهوری اسلامی می‌داند. ما از احزاب و سازمانهای سیاسی، انجمن‌ها و نهادهای مدافع حقوق بشر می‌خواهیم که با همیاری نهادهای دموکراتیک بین المللی، انزجار خود را از این اقدام دولت آلمان اعلام نمایند. مشوق دولت جمهوری اسلامی ایران برای پیشبرد برنامه هسته‌ای خود و نادیده گرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد همین معاملات پنهانی و بخشودن تروریست‌های وابسته بدانها است. این ادعا که افرادی چون کاظم دارابی و عباس راحل تروریست‌اند و از جمهوری اسلامی دستور گرفته‌اند، تنها ادعای اپوزیسیون سیاسی جمهوری اسلامی نیست. حکم دادگاههای دولت فدرال آلمان است. حکمی که پشتوانه آن بیش از چندین سال کار تحقیقی فشرده و بازجویی از صدها تن از کسانی است که اطلاعی ولو ناچیز، از این ماجرا داشته‌اند. آزادی دارابی و راحل یک معامله سیاسی است که در سطح بالاترین مقامات دولت فدرال آلمان صورت گرفته است. این اقدام بی‌اعتبار کردن حکم دادگاه‌های مستقل آلمان و هدیه و پاداشی است به همه تروریست‌ها و دولت‌های حامی آنها.

۱۹ آذر ۱۳۸۶ برابر ۱۰ دسامبر ۲۰۰۷

اتحاد کار

شماره ۱۵۰

آذر ۱۳۸۶ - دسامبر ۲۰۰۷

ETEHAD KAR

December 2007

Vol. 14 - No. 150

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرس زیر

- از یکی از کشورهای خارج -

برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI

116 RUE DE CHARENTON
75012 PARIS, FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr

info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: +۳۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: +۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو



بیانیه ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت

نهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده

و عضو کانون نویسندگان ایران را روانه ی زندان کنند.

کانون نویسندگان ایران در نهمین سالگرد جان باختن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده اعلام می کند که با آرمان‌های آزادی خواهانه‌ی یاران از دست رفته‌ی خود بر سر همان پیمان است که بود، بر خواست آزادی بیان و قلم و اندیشه بی هیچ حصر و استثنا برای همگان، هم چنان استوار است و تا روشن شدن کامل محتوای پرونده ها و محاکمه و مجازات آمران و عاملان این جنایت‌های هولناک، دمی از پا نمی‌نشیند.

دیدگان نخته در گور یاران عزیز ما چشم به راه روز دادرسی است. آذر ۱۳۸۶

به قتل رسیدند که مردم را خاموش، روشنفکران را زبان بسته و قلم‌ها را شکسته می خواهند.

از آن پس، حاکمیت آن چه در توان داشت به کار بست تا به لطائف‌الحیل، بر ژرفای این جنایت ضد بشری و ده‌ها جنایت مشابه سرپوش بگذارد و آمران و عاملان این تبهکاری‌ها را از تیررس خشم مردم دور نگه‌دارد. ولی هنگامی که رازِ نهن آشکار شد و دیگر چاره‌یی جز پذیرش جنایت ندیدند، کوشیدند با علم کردن دادگاهی در بسته، در تاریکی و خاموشی، بدون حضور خانواده‌ها و وکیلان جان باختگان، سر و ته پرونده را هم بیاورند و ناصر زرافشان، وکیل قربانیان

آزادی آی!

قوس نشاط آدمی اکنون

در این سرزمین

چندان فرو نشسته و خاموش است

کز شش‌هزار خاطره

انگار خاکستر می‌پاشند

بر چشم آب

یاران، هم‌گامان، زنان و مردان آزاده!

در خزان نه سال پیش، در پی قتل فجیع پروانه و داریوش فروهر، دو تن از یاران دلیر و آزاده ی ما، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، به جرم نوشتن، سرودن و کوشیدن در راه آزادی بیان و قلم و اندیشه، به دست شب‌پرستان سیاه اندیشی